

گران سازی بنزین در میانه جنگ



در شرایط عادی، افزایش قیمت بنزین تصمیمی صرفاً اقتصادی نیست؛ چه رسد به دوره‌ای که کشور درگیر جنگ مستقیم، حملات نظامی، اختلال در زیرساخت‌ها و نااطمینانی گسترده نسبت به آینده است. در چنین وضعیتی، هر تصمیم اقتصادی باید نه فقط بر اساس محاسبات بودجه‌ای، بلکه با توجه به آثار آن بر انسجام اجتماعی، اعتماد عمومی، تاب‌آوری ملی و امنیت داخلی ارزیابی شود. جنگ میان ایران و آمریکا همچنان پایان نیافته و مذاکراتی نیز برای پایان قطعی آن آغاز نشده است. هم‌زمان، گسترش حملات به زیرساخت‌های حمل و نقل، ارتباطات، آب و برق، فشار مستقیمی بر زندگی روزمره شهروندان و فعالیت‌های اقتصادی وارد کرده است.

در چنین شرایطی، افزایش قیمت بنزین می‌تواند فشار ناشی از دشمن خارجی را بایک شوک اقتصادی داخلی ترکیب کند و جامعه را هم‌زمان در معرض دو منبع ناامنی قرار دهد. در دوره جنگ، جامعه برای تحمل خسارات محدودیت‌ها و اضطراب‌های ناشی از درگیری نظامی، بیش از هر زمان دیگری به احساس همبستگی و عدالت نیاز دارد. مردم زمانی حاضرند هزینه‌های جنگ را تحمل کنند که مطمئن باشند بار آن به‌صورت عادلانه تقسیم می‌شود، دولت در کنار آنان قرار دارد و سیاست‌های عمومی برای حفاظت از زندگی و معیشت جامعه طراحی شده است. اگر در همین زمان، قیمت یکی از مهم‌ترین کالاهای عمومی افزایش یابد، بخشی از جامعه ممکن است چنین تصمیمی را نه یک ضرورت اقتصادی، بلکه انتقال هزینه ناکارآمدی‌ها به مردم تفسیر کند.

نخستین پیامد اجتماعی گران‌سازی بنزین در دوره جنگ، فرسایش اعتماد عمومی است. اعتماد یکی از مهم‌ترین منابع نامشهود قدرت ملی محسوب می‌شود. دولتی که از اعتماد مردم برخوردار باشد، در زمان بحران می‌تواند مشارکت عمومی، همراهی اقتصادی، رعایت محدودیت‌ها و همکاری اجتماعی را آسان‌تر بسیج کند. اما افزایش قیمت بنزین در فضایی که مردم از آینده اقتصاد، امنیت شغلی و استمرار خدمات عمومی مطمئن نیستند، این تصور را ایجاد می‌کند که دولت توان یا اراده حمایت از آنان را ندارد. مسئله صرفاً کاهش قدرت خرید نیست؛ بلکه معنایی است که جامعه به تصمیم اقتصادی می‌دهد. هنگامی که از مردم خواسته می‌شود در برابر جنگ، تحریم، تلفات و ناامنی مقاومت کنند، اما هم‌زمان با افزایش قیمت سوخت و هزینه زندگی مواجه می‌شوند...

...ادامه در صفحه ۲

روایت عمیق سیاست و اقتصاد

هکمران



وفاق بر گران‌سازی

حکمران به بررسی آثار اجتماعی افزایش قیمت بنزین در سایه اجماع دو جناح حاکم می‌پردازد



«حکمران» رسانه شماست،
در انتشار آن مشارکت کنید



علی رحیمی:

عدالت بنزینی یا
خصوصی سازی ریسک؟
مردم را بنزین فروش نکنید



گفت‌وگو با مسعود براتی:

مذاکره،
تصویر «ایران ضعیف»
و چرخه تکرار جنگ



اسماء اسدی پور:

مذاکره
فقط یک میز نیست؛
یک پیام است



گران‌سازی بنزین در میانه جنگ؛ انتقال بحران از جبهه خارجی به درون جامعه



ممکن است میان شعارهای همبستگی ملی و تجربه واقعی زندگی خود تناقض احساس کنند. این تناقض به‌تدریج سرمایه اجتماعی را کاهش می‌دهد و رابطه دولت و مردم را از رابطه همکاری به رابطه بدبینی و محاسبه متقابل تبدیل می‌کند.

پیامد دوم، تشدید فشار بر طبقات متوسط و کم‌درآمد است. افزایش قیمت بنزین تنها صاحبان خودرو را متاثر نمی‌کند. سوخت یکی از نهاده‌های اصلی حمل‌ونقل کالا، رفت‌وآمد نیروی کار، خدمات شهری، کشاورزی، توزیع مواد غذایی و فعالیت کسب‌وکارهای کوچک است. افزایش قیمت آن به‌تدریج در کرایه‌ها، قیمت مواد غذایی، هزینه خدمات و قیمت کالاهای مصرفی منعکس می‌شود. در دوره جنگ، این انتقال هزینه شدیدیتر

است؛ زیرا زنجیره‌های تأمین از قبل بر اثر ناامنی، تخریب زیرساخت‌ها، اختلال در جاده‌ها و کاهش فعالیت اقتصادی تحت فشار قرار دارند. اگر هزینه سوخت نیز افزایش یابد، تولیدکنندگان و توزیع‌کنندگان برای جبران هزینه‌ها قیمت نهایی را بالا می‌برند. در نتیجه، خانوارهایی که درآمد ثابت دارند با کاهش شدیدیتر قدرت خرید مواجه می‌شوند. این گروه‌ها معمولاً توان پس‌انداز، خرید پیشاپیش کالا یا یافتن شیوه‌های جایگزین حمل‌ونقل را ندارند و بیش از دیگران از شوک قیمتی آسیب می‌بینند.

پیامد سوم، گسترش احساس تبعیض است. جامعه در دوره جنگ حساسیت بیشتری نسبت به نحوه توزیع منابع پیدا می‌کند. شهروندان رفتار گروه‌های برخوردار، صاحبان رانت، دلالان، مدیران و نهادهای مختلف را با دقت بیشتری زیر نظر می‌گیرند. اگر مردم مشاهده کنند که آنان ناچار به پرداخت هزینه بیشتر برای سوخت و کالاهای ضروری‌اند، اما برخی گروه‌ها همچنان از سهمیه‌ها، خودروهای سازمانی، منابع خاص یا دسترسی‌های



افزایش قیمت بنزین
بیش از همه بر طبقات
متوسط و کم‌درآمد فشار
وارد می‌کند. گرانی
سوخت تنها هزینه
خودرو را افزایش
نمی‌دهد، بلکه با
اثرگذاری بر حمل‌ونقل،
توزیع کالا، کشاورزی و
خدمات، به افزایش
کرایه‌ها و قیمت کالاهای
اساسی منجر می‌شود.
در شرایط جنگ که
زنجیره‌های تأمین از
پیش تحت فشار است،
این شوک قیمتی قدرت
خرید خانوارهای با درآمد
ثابت را بیش از پیش
کاهش می‌دهد و فشار
آسیب‌پذیر را در معرض
فشار معیشتی
شدیدیتر قرار می‌دهد.

دولت باید کسری منابع را از مسیرهایی مانند بازگشت انفال به حاکمیت، بازگشت ارزهای صادراتی و تثبیت نرخ ارز جبران کند، نه از طریق افزایش هزینه رفت‌وآمد و معیشت عمومی.

بنابراین گران‌سازی بنزین در دوره جنگ ایران و آمریکا را نباید یک تصمیم محدود اقتصادی تلقی کرد. این اقدام می‌تواند اعتماد عمومی را کاهش دهد، فشار معیشتی را افزایش دهد، احساس ناآرامی را تشدید کند، احتمال اعتراض را بالا ببرد و بخشی از توان مدیریتی و امنیتی کشور را به مسائل داخلی معطوف سازد. در دوره جنگ، انسجام اجتماعی یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌های قدرت ملی است. سیاستی که این انسجام را تضعیف کند، حتی اگر در ظاهر درآمدی برای دولت ایجاد کند، ممکن است در سطح امنیتی هزینه‌ای به‌مراتب بیشتر بر کشور تحمیل نماید. حفظ ثبات قیمت بنزین در چنین دوره‌ای، صرفاً حمایت اقتصادی از مردم نیست؛ بخشی از سیاست دفاعی و امنیت ملی کشور است. جبهه داخلی زمانی می‌تواند فشار جنگ خارجی را تحمل کند که مردم اطمینان داشته باشند دولت، هم‌زمان با دفاع از مرزها، از معیشت و امنیت اقتصادی آنان نیز دفاع می‌کند.



پژوهش‌ها نشان
می‌دهد افزایش قیمت
سوخت می‌تواند انگیزه
برخی جرائم مرتبط با
سوخت را تقویت کند و
در شرایط بحران، زمینه
فعالیت‌های غیرقانونی را
گسترش دهد. همچنین
در دوره جنگ، گرانی
بنزین هزینه جابه‌جایی
اضطراری خانواده‌ها برای
خروج از مناطق ناامن،
دسترسی به خدمات
درمانی یا رسیدگی به
بستگان را افزایش داده
و فشار بیشتری بر
آسیب‌دیدگان وارد
می‌کند.

سرقت سوخت، دست‌کاری سهمیه‌ها، فروش غیرقانونی، جعل اسناد و سوءاستفاده از کارت‌های سوخت را گسترش دهد.

یک پژوهش درباره رابطه قیمت سوخت و سرقت نیز این احتمال را بررسی کرده است که افزایش قیمت می‌تواند انگیزه برخی جرائم مرتبط با سوخت را تقویت کند. هرچند واکنش‌ها در جوامع مختلف یکسان نیست، ایجاد اختلاف قیمتی شدید در شرایط بحران، به‌طور منطقی جذابیت فعالیت‌های غیرقانونی را افزایش می‌دهد. گران‌سازی بنزین می‌تواند بر جابه‌جایی جمعیت نیز اثر بگذارد. در جریان جنگ، برخی خانواده‌ها ناچارند برای خروج از مناطق ناامن، رسیدگی به بستگان، دسترسی به خدمات درمانی یا بازگشت به شهرهای محل سکونت، مسافت‌های طولانی طی کنند. افزایش قیمت سوخت، هزینه فرار از خطر یا جابه‌جایی اضطراری را بالا می‌برد و فشار بیشتری بر خانواده‌های آسیب‌دیده وارد می‌کند. همچنین کارکنان مراکز درمانی، امدادی، تولیدی و خدمات عمومی باید بتوانند با کمترین مانع به محل کار خود برسند. افزایش هزینه رفت‌وآمد ممکن است حضور منظم نیروهای ضروری را دشوار کند یا کسب‌وکارهای حمل‌ونقلی را به کاهش فعالیت و افزایش کرایه وادارد.

در نتیجه، تصمیمی که ظاهر برای تأمین منابع مالی اتخاذ می‌شود، می‌تواند کارایی خدمات حیاتی را کاهش دهد. از منظر امنیت ملی، تاب‌آوری اجتماعی زمانی حفظ می‌شود که مردم احساس کنند دولت در دوره جنگ از حداقل‌های زندگی آنان محافظت می‌کند. ثبات قیمت کالاهای اساسی، تداوم حمل‌ونقل، دسترسی به انرژی و حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر، بخشی از دفاع ملی محسوب می‌شود. همان‌گونه که حفاظت از تأسیسات نظامی اهمیت دارد، حفاظت از سفره مردم و آرامش بازار نیز برای استمرار مقاومت ضروری است.

به فرض که دلایلی موجه از کیره مریخ برای چنین اقداماتی پیدا شود، دوره جنگ زمان اجرای شوک قیمتی، آزمودن بازارهای جدید یا انتقال ناگهانی هزینه‌ها به مردم نیست. سیاستی که در شرایط عادی ممکن است آثار منفی قابل چشم‌پوشی برای برخی مسئولین داشته باشد، در دوره جنگ می‌تواند به محرک یک بحران چندلایه تبدیل شود. در چنین شرایطی، اولویت باید تثبیت قیمت سوخت، تأمین مطمئن عرضه، مقابله با احتکار و قاچاق سازمان‌یافته، حمایت از حمل‌ونقل عمومی و تأمین سهمیه کافی برای مشاغل ضروری باشد.

مدیریت حملات، مقابله با خرابکاری و تأمین امنیت مراکز حیاتی تمرکز کنند، ممکن است ناچار شوند بخشی از توان خود را صرف کنترل تنش‌های اجتماعی، صف‌های سوخت، اختلافات محلی و اعتراض‌های معیشتی کنند. به این ترتیب، یک تصمیم اقتصادی نامتناسب می‌تواند هزینه مدیریت امنیتی کشور را افزایش دهد و تمرکز دستگاه‌های مسئول را پراکنده سازد.

پنجمین پیامد امنیتی، فراهم‌شدن زمینه برای عملیات روانی دشمن است. در جنگ‌های جدید، نبرد تنها در آسمان، دریا یا پایگاه‌های نظامی جریان ندارد؛ افکار عمومی و ادراک شهروندان نیز بخشی از میدان جنگ است. افزایش قیمت بنزین، کمبود کالا یا شکل‌گیری صف‌های طولانی، تصاویر و روایت‌هایی تولید می‌کند که می‌تواند در جنگ رسانه‌ای علیه کشور به کار گرفته شود. رسانه‌های دشمن تلاش خواهند کرد افزایش قیمت را نشانه فروپاشی اقتصادی، ناتوانی دولت و بی‌توجهی حاکمیت به مردم معرفی کنند. حتی اگر برخی از این روایت‌ها اغراق‌آمیز باشد، سیاست داخلی نباید مواد اولیه لازم برای باورپذیر شدن آنها را فراهم کند. مهم‌ترین راه مقابله با عملیات روانی، صرفاً تکذیب رسانه‌ای نیست؛ بلکه اتخاذ سیاست‌هایی است که تجربه روزمره مردم را با روایت رسمی مقاومت و همبستگی هماهنگ کند.

ششمین پیامد، گسترش شایعه و رفتارهای هراس‌آلود است. در شرایط جنگی، اطلاعات ناقص و نااطمینانی بالا می‌تواند مردم را به خرید بیش از نیاز، ذخیره‌سازی سوخت، تشکیل صف و انتقال تقاضای آینده به زمان حال سوق دهد. اگر هم‌زمان خبر افزایش قیمت نیز منتشر شود، نگرانی از کمبود و گرانی یکدیگر را تقویت می‌کنند. خانوارها برای جلوگیری از زیان احتمالی، تلاش می‌کنند باک خودروها و ظروف ذخیره را پر کنند. افزایش ناگهانی تقاضا می‌تواند کمبودی مصنوعی ایجاد کند و همین کمبود، شایعه توقف عرضه یا جهش بعدی قیمت را تقویت کند. در این چرخه، حتی اگر مقدار واقعی سوخت کافی باشد، بی‌اعتمادی و رفتار احتیاطی جامعه می‌تواند نظام توزیع را مختل کند.

پیامد دیگر، افزایش بازار سیاه، احتکار و جرائم مرتبط با سوخت است. اختلاف میان قیمت‌های مختلف، محدودیت عرضه و نگرانی از کمبود، فرصت سودآوری برای واسطه‌ها و شبکه‌های غیررسمی ایجاد می‌کند. در دوره جنگ که دستگاه‌های نظارتی با مأموریت‌های متعدد روبه‌رو هستند، کنترل چنین شبکه‌هایی دشوارتر خواهد بود. افزایش قیمت همچنین ممکن است

ویژه برخوردارند، تصمیم افزایش قیمت به نمادی از نابرابری تبدیل می‌شود. احساس تبعیض گاه از خود فقر نیز مخرب‌تر است. ممکن است مردم دشواری اقتصادی ناشی از جنگ را بپذیرند، اما آنچه تحمل آن را دشوار می‌کند، این تصور است که هزینه‌ها برای عموم جامعه و منافع برای گروهی محدود است. در چنین فضایی، گران‌سازی بنزین می‌تواند شکاف میان مردم و ساختار اداری و همچنین شکاف میان طبقات اجتماعی را تعمیق کند.

چهارمین پیامد، افزایش احتمال اعتراض‌های اجتماعی است. پژوهشی مبتنی بر داده‌های ۱۰۱ کشور در حال توسعه طی سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۰ نشان داده است که افزایش قیمت سوخت با افزایش ناآرامی‌های اجتماعی، به‌ویژه تظاهرات ضد دولتی، رابطه مثبت دارد. پژوهش بین‌کشوری دیگری نیز نتیجه گرفته است که جهش قیمت بنزین احتمال آغاز اعتراض را افزایش می‌دهد. مطالعه‌ای درباره شورش‌های مرتبط با سوخت نیز نشان داده است که در فاصله سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۸، دست‌کم ۴۱ کشور حداقل یک ناآرامی مرتبط با مطالبه عمومی درباره سوخت را تجربه کرده‌اند و شوک‌های بزرگ قیمت داخلی از محرک‌های مهم این اعتراض‌ها بوده است.

بنابراین نگرانی از پیامدهای اجتماعی افزایش قیمت بنزین، صرفاً بر حدس یا تجربه شخصی استوار نیست، بلکه شواهد تطبیقی قابل‌توجهی از کشورهای مختلف آن را تأیید می‌کند. تجربه ایران نیز نباید نادیده گرفته شود. افزایش ناگهانی قیمت بنزین در آبان ۱۳۹۸ به شکل‌گیری اعتراض‌هایی گسترده منجر شد و نشان داد که سوخت در ذهن جامعه فقط یک کالای مصرفی نیست، بلکه با برداشت مردم از عدالت، معیشت و نحوه حکمرانی اقتصادی پیوند خورده است. مطالعات مربوط به قیمت‌گذاری بنزین در ایران نیز به این مسئله اشاره کرده‌اند که اصلاحات ناگهانی قیمت سوخت با خطر ناآرامی اجتماعی روبه‌رو بوده‌اند. در دوره جنگ، اعتراض اقتصادی ممکن است پیامدهای امنیتی پیچیده‌تری پیدا کند. اعتراض به‌خودی‌خود الزاماً به معنای اقدام سازمان‌یافته علیه امنیت ملی نیست؛ بخش مهمی از اعتراض‌ها واکنشی طبیعی به فشار معیشتی است. با این حال، هنگامی که کشور با دشمن خارجی درگیر است، هر آشفتگی داخلی می‌تواند ظرفیت نیروهای انتظامی، امنیتی، امدادی و مدیریتی را از مأموریت‌های اصلی منحرف کند. نیروهایی که باید بر حفاظت از زیرساخت‌ها،



مذاکره فقط یک میز نیست؛ یک پیام است



اسماء اسدی پور

دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت



در حقیقت میان «مسئول آغاز جنگ» و «عوامل مؤثر بر تصمیم آغازگر جنگ» تفاوت وجود دارد. ممکن است دشمن مسئول صدرصدی جنایت باشد، اما تصمیم‌ش را بر پایه نشانه‌هایی اتخاذ کند که ما ناخواسته تولید کرده‌ایم. نادیده گرفتن این نکته مهم در سیاست خارجی، می‌تواند به خسارت‌های جبران‌ناپذیر منجر شود. از این منظر، بررسی پیام‌هایی که رفتار دیپلماتیک به دشمن منتقل می‌کند، بخشی جدایی‌ناپذیر از تحلیل امنیت ملی است.

دادند. بنابراین واکاوی و تحلیل منطق ایشان در این زمینه نیاز فوری ماست تا بتوانیم صحت و سقم چنین اندیشه‌ای را بررسی کرده و برای آنچه پیش رو داریم درست تصمیم بگیریم. براینده سخنان دکتر عراقچی بیان این ذهنیت است که مذاکره ابزاری خنثی است. ایشان معتقد است مذاکره می‌کنیم، احتمال موفقیت را می‌آزماییم، برای افکار عمومی اتمام حجت می‌کنیم و هم‌زمان به نیروهای مسلح می‌گوییم فریب نخورند و آماده جنگ باشند. در این چارچوب، اگر جنگ آغاز شد، مسئولیت آن یکسره بر عهده دشمن است. اگر مذاکره نتیجه داد، دیپلماسی موفق بوده است و اگر نتیجه نداد، حداقل مشروعیت اخلاقی ما اثبات شده است.

نقد این مصاحبه، نقد نیت یا شجاعت شخصی وزیر امور خارجه نیست. نقد یک دستگاه محاسباتی است. دستگاهی که پس از چند دهه تجربه با آمریکا، هنوز «رفتن به مذاکره» را فقط از منظر آنچه در اتاق مذاکره می‌گذرد می‌سنجد، نه از منظر پیامی که اصل حضور ایران در آن اتاق به واشنگتن، تل‌آویو، دولت‌های منطقه و جامعه ایران منتقل می‌کند.

آقای عراقچی در چند نقطه حساس مصاحبه بر این نکته تکیه می‌کند که تصمیم مذاکره یا خاتمه جنگ، تصمیم شخصی او نبوده و در نهادهای جمعی اتخاذ شده است. این توضیح از حیث حقوقی مهم است، اما از حیث تحلیلی پاسخ مسئله نیست. سوال این است که منطق تصمیم چه بود، چه پیامی به دشمن فرستاد و چه نسبتی با تجربه‌های انباشته جمهوری اسلامی داشت.

«تصمیم جمعی بود» می‌تواند مسئولیت انحصاری یک فرد را نفی کند، اما درستی تصمیم جمعی را اثبات نمی‌کند. چه بسا یک خطای محاسباتی محصول اجماع چند نفر یا چند نهاد

باشد. بیان منشأ تصمیم، جای تحلیل پیامد راهبردی آن را نمی‌گیرد. آقای عراقچی می‌گوید اینکه مذاکره باعث جنگ شده باشد درست نیست و آغاز جنگ تصمیم طرف مقابل بوده است. بدیهی است که عامل مستقیم تجاوز، آمریکا و اسرائیل اند. اما از این گزاره نمی‌توان نتیجه گرفت که رفتار دیپلماتیک ما هیچ نقشی در شکل‌گیری ادراک دشمن از اراده، اضطراب، ضعف یا آمادگی ایران نداشته است. در حقیقت میان «مسئول آغاز جنگ» و «عوامل مؤثر بر تصمیم آغازگر جنگ» تفاوت وجود دارد. ممکن است دشمن مسئول صدرصدی جنایت باشد، اما تصمیم‌ش را بر پایه نشانه‌هایی اتخاذ کند که ما ناخواسته تولید کرده‌ایم. نادیده گرفتن این نکته مهم در سیاست خارجی منجر به خسارات جبران‌ناپذیری شده است.

در منطق آقای عراقچی، مذاکره همچون یک کانال ارتباطی است که می‌توان آن را گشود، بی‌آنکه گشودنش معنای مستقلاً داشته باشد. او می‌گوید همه مطمئن بودند جنگ رخ می‌دهد، اما برای اتمام حجت و شاید عقب‌نشینی طرف مقابل از غنی‌سازی صفر، یک یا دو دور مذاکره لازم بود. سپس می‌افزاید ما به همه تاکید کردیم «کسی نباید فریب بخورد» و نیروهای مسلح و دولت نباید به نتیجه مذاکره تکیه کنند.

گویی اگر فرماندهان آماده باشند، انبیا را پر شود و طرح پاسخ نظامی وجود داشته باشد، همه آثار منفی مذاکره خنثی شده است. حال آنکه مشکل اصلی ممکن است نه در آمادگی ما، بلکه در برداشت دشمن باشد. مذاکره یک کنش گفتاری و یک علامت راهبردی است. زمان، شکل، واسطه، دستور کار و حتی تکرار آن، برای طرف مقابل اطلاعات تولید می‌کند. دشمن از خود می‌پرسد: چرا ایران با وجود آگاهی از آرایش جنگی ما آمده است؟ آیا از هزینه جنگ هراس دارد؟ آیا برای خرید زمان آمده است؟ آیا در داخل بر سر

مقاومت اجماع نیست؟ آیا می‌توان با افزایش فشار، امتیاز بیشتری گرفت؟ آیا تهدید نظامی، ایران را دوباره به میز بازی گرداند؟ از این منظر، جمله «ما مذاکره می‌کنیم، ولی شما فریب نخورید» یک فرار از پذیرش اثر مذاکرات در تصمیم‌گیری طرف آمریکایی در اقدام به تجاوز است. می‌توان در داخل فریب نخورد، اما با رفتن پای میز مذاکره به دشمن علامتی فرستاد که او را به خطا بیندازد. حتی آمادگی کامل نظامی نیز لزوماً اثر روانی و سیاسی اصل مذاکره را پاک نمی‌کند. عراقچی فلسفه اصلی ورود به مذاکرات را اتمام حجت می‌داند تا در داخل و جامعه بین‌المللی کسی نگوید اگر مذاکره می‌کردید، جنگ نمی‌شد. او حتی از احتمال ده درصدی پرهیز از جنگ سخن می‌گوید و نتیجه می‌گیرد که همین احتمال باید آزموده می‌شد.

اما این استدلال چند پرسش بی‌پاسخ دارد. نخست آنکه چرا باید تصمیم امنیت ملی را بر اساس رفع ملامت کسانی تنظیم کرد که تجربه‌های مکرر بدعهدی آمریکا را نادیده می‌گیرند؟ دولت مأمور حفاظت از کشور بر پایه تجربه و محاسبه است. اگر تصمیم‌گیران واقعاً مطمئن بودند جنگ در راه است، وظیفه نخست آنان تغییر محاسبه دشمن بود، نه تکمیل پرونده دفاع اخلاقی خود نزد افکار عمومی. دوم آنکه «اتمام حجت» زمانی معنا دارد که هزینه مستقلاً بر کشور تحمیل نکند. اگر خود مذاکره بتواند به دشمن پیام اضطراب، دودستگی یا قابلیت فشارپذیری بدهد، دیگر یک اقدام رایگان برای کسب مشروعیت نیست. وقتی ایشان از احتمال ده درصدی موفقیت سخن می‌گویند، باید احتمال و اندازه زیان ناشی از علامت‌دهی به دشمن در اثر مذاکرات را نیز وارد کنند. شاید احتمال توافق ده درصد باشد، اما اگر احتمال تقویت جسارت دشمن یا تثبیت الگوی «تهدید کن تا ایران مذاکره کند» بیشتر باشد،

آزمودن آن فرصت دیگر عقلانی نیست. سوم آنکه جامعه بین‌المللی یک دادگاه بی‌طرف نیست که با ارائه گواهی حضور ایران در مذاکرات، متجاوز را محکوم و ایران را تبرئه کند. آقای شهید ایران بارها بر این نکته تاکید داشتند که ساختارهای بین‌المللی تحت نفوذ قدرت آمریکا عمل می‌کنند. بنابراین، مشروعیت واقعی بیش از آنکه محصول نمایش انعطاف باشد، محصول قدرت، انسجام، ابتکار و توان تحمیل هزینه است.

باید دید چرا دستگاه دیپلماسی کار خود را در هر صورت مذاکره با دشمن آمریکایی تعریف کرده



مذاکره یک کنش گفتاری و یک علامت راهبردی است. زمان، شکل، واسطه، دستور کار و حتی تکرار آن، برای طرف مقابل اطلاعات تولید می‌کند. دشمن از خود می‌پرسد چرا ایران با وجود آگاهی از آرایش جنگی، پای میز مذاکره آمده است؟ آیا از هزینه جنگ هراس دارد، برای خرید زمان آمده یا می‌توان با افزایش فشار، امتیاز بیشتری از آن گرفت؟ حتی آمادگی کامل نظامی نیز لزوماً اثر روانی و سیاسی اصل مذاکره را از بین نمی‌برد.



پرسش صحیح این نیست که «مذاکره خوب است یا بد؟» پرسش این است که چه کسی، چه زمانی، پس از کدام اقدام میدانی، با چه دستور کاری و تحت کدام نسبت قدرت مذاکره می‌کند. مذاکره باید محصول قدرت باشد، نه جایگزین تولید قدرت. نتیجه مذاکرات نیز باید پیشرفت و تأمین منافع ملی باشد، نه امید بستن به تغییر ماهیت دشمن یا جابه‌جا شدن معیارهای موفقیت.

است. تجربه چندین باره ما نشان داد که دولت آمریکا به تعهد خود پایبند نیست. ایران به تعهداتش عمل کرد، اما آمریکا معاهده را نقض کرد. در برجام هم عینا همین روند تکرار شد. آقای شهیدمان می گفت با چنین دولتی نمی‌توان نشست، اطمینان کرد و قرارداد بست. این گزاره صرفاً یک داوری اخلاقی درباره بدقولی آمریکا نیست. یک اصل مهم درباره ارزش تعهدات در نظر طرف مقابل است. مذاکره هنگامی عقلانی است که یا امکان اعتماد به اجرای توافق وجود داشته باشد، یا سازوکار عینی و فوری برای تضمین آن ایجاد شود. اگر دشمن هم‌زمان در حال تکمیل آرایش نظامی، تهدید به حذف برنامه هسته‌ای و طراحی حذف رهبری است، برخلاف آنچه که آقای عراقچی سعی می کند القاء کند مذاکره دیگر در محیط عادی دیپلماتیک جریان ندارد، بخشی از صحنه عملیات ترکیبی دشمن است.

باید به این توجه کنیم که مسئله آمریکا صرفاً غنی‌سازی، موشک، تنگه هرمز یا یک پرونده فنی نیست. این عناصر از آن جهت هدف قرار می‌گیرند که مؤلفه‌های قدرت جمهوری اسلامی‌اند. این مورد در بخش‌هایی از خود مصاحبه آقای عراقچی نیز تأیید می‌شود. او می‌گوید هدف اسرائیل تکمیل «کار ناتمام» و نابودی جمهوری اسلامی بود. اگر هدف دشمن تغییر رفتاری محدود نیست، بلکه حذف موجودیت سیاسی و عناصر قدرت کشور است، فرض «شاید از غنی‌سازی صفر کوتاه بیاید» نمی‌تواند مبنای کافی برای مذاکره باشد. حتی عقب‌نشینی موقت دشمن در یک مطالبه، لزوماً به معنای تغییر هدف راهبردی او نیست.

دستگاه دیپلماسی باید بداند انعطاف، تیغ دشمنی را کند نمی‌کند، بلکه دشمن را گستاخ‌تر می‌سازد. آقای شهید ایران با صراحت می‌فرمودند هرچا ایران کوتاه آمد، طرف مقابل جلوتر آمد و هرچا واکنش عملی قوی نشان نداد، آمریکا طلبکارتر شد. این دقیقاً همان حلقه مفقوده در استدلال عراقچی است. او می‌پذیرد که آمریکا با مطالبه هسته‌ای و تهدید نظامی وارد شد، اما بررسی نمی‌کند که پذیرش اصل مذاکره زیر سایه همین تهدید، آیا در ذهن دشمن به معنای مؤثر بودن فشار تفسیر شد یا نه.

آقای عراقچی می‌گوید: «ایستادگی ما بر مواضع خودمان در مذاکره، باعث شد طرف مقابل جنگ را امتحان کند.» توضیح او این است که آمریکا ابتدا خواسته خود، یعنی غنی‌سازی صفر، را از مسیر مذاکره دنبال کرد و هنگامی که با مقاومت ایران روبه‌رو شد، به جنگ روی آورد. اما همین روایت، برخلاف نتیجه‌ای که از آن گرفته می‌شود، بیش از آنکه اثبات کند مذاکره مانع جنگ بوده، نشان می‌دهد که مذاکره یکی از مراحل آماده‌سازی جنگ بوده است.

نخست باید میان «علت جنگ» و «فرصت جنگ» تفکیک کرد. نپذیرفتن غنی‌سازی صفر علت جنگ نبود؛ علت جنگ، اراده دشمن برای سلب قدرت راهبردی ایران بود. اگر ایران غنی‌سازی

صفر را می‌پذیرفت، ممکن بود حمله در آن مقطع منتفی شود، اما نه به دلیل موفقیت دیپلماسی؛ بلکه به این دلیل که هدف جنگ، بدون جنگ تحقق یافته بود. بنابراین گزینه‌های واقعی دشمن «مذاکره یا جنگ» نبود، بلکه «تسلیم ایران از راه مذاکره یا تحمیل آن از راه جنگ» بود. مقاومت نیز اساساً در میز مذاکره شکل نمی‌گیرد. مقاومت پشت میز، بازتاب قدرتی است که بیرون از میز وجود دارد. دشمن تنها زمانی با شنیدن پاسخ منفی از جنگ منصرف می‌شود که بداند هزینه عبور از آن پاسخ، سنگین و تحمل‌ناپذیر است. اگر یک کشور در میز مذاکره بر مواضع خود بایستد، اما در میدان نظامی، شود، پاسخ منفی او الزاماً بازدارنده نیست؛ ممکن است دشمن را به این نتیجه برساند که آنچه از راه مذاکره به دست نمی‌آید، از راه حمله قابل دستیابی است.

بنابراین مسئله اصلی این نیست که مذاکره‌کننده ایرانی بر غنی‌سازی ایستادگی کرد یا نکرد. مسئله این است که چرا طرف مقابل پس از شنیدن این پاسخ، هزینه جنگ را قابل تحمل ارزیابی کرد. پاسخ این پرسش را نمی‌توان در جملات رد و بدل شده پشت میز یافت؛ باید آن را در وضعیت بازدارندگی، آمادگی دفاعی، انسجام تصمیم‌گیری، حفاظت اطلاعاتی و محاسبات دشمن جست‌وجو کرد.

افزون بر این، مذاکره مستقیم فقط محلی برای تبادل پیشنهادهای سیاسی نیست؛ یک میدان بزرگ شناسایی است. دشمن در جریان مذاکرات می‌تواند خطوط قرمز واقعی را از مواضع اعلامی تفکیک کند، میزان نیاز طرف مقابل به توافق را بسنجد، حساسیت او به تهدید را ارزیابی کند، سرعت و سازوکار تصمیم‌گیری را بشناسد و شکاف میان نهادهای سیاسی و نظامی را کشف کند. حتی نحوه پاسخ‌گویی، درخواست مهلت، تغییر هیئت‌ها، پیام‌های غیررسمی و موضوعاتی که مذاکره‌کننده از بحث درباره آن‌ها پرهیز می‌کند، برای دستگاه اطلاعاتی طرف مقابل داده تولید می‌کند.

مذاکره مستقیم همچنین امکان می‌دهد دشمن بررسی کند که ایران در برابر چه سطحی از فشار عقب‌نشینی می‌کند، کدام تهدیدها جدی گرفته می‌شوند، چه امتیازاتی قابل معامله‌اند و نظام تصمیم‌گیری کشور برای پاسخ به یک بحران ناگهانی به چه میزان زمان نیاز دارد. طرف مقابل برای جمع‌آوری همه این اطلاعات، لزوماً به جاسوس در اتاق‌های تصمیم‌گیری نیاز ندارد؛ گاه یک فرایند مذاکراتی طولانی، منظم و مستقیم، بخش مهمی از این اطلاعات را در اختیار او قرار می‌دهد.

در چنین شرایطی، مذاکره جایگزین جنگ نیست؛ پرده‌ای است که بخشی از مقدمات جنگ در پشت آن انجام می‌شود. دشمن از یک سو پیام مذاکره ارسال می‌کند و از سوی دیگر، از فضای روانی ایجادشده برای غافلگیری استفاده می‌کند. هرچه امید به توافق بیشتر شود، شوک ناشی از حمله نیز شدیدتر و آثار عملیاتی غافلگیری گسترده‌تر خواهد بود.

آقای عراقچی می‌گوید آغاز جنگ تصمیم طرف مقابل بود و مذاکره‌کنندگان می‌خواستند دست فرمان او را از جنگ منحرف کنند. این سخن از جهت مسئولیت حقوقی و اخلاقی جنگ درست است؛ متجاوز، مسئول آغاز جنگ است. اما از این واقعیت نمی‌توان نتیجه گرفت که سیاست ما هیچ نقشی در فراهم‌شدن فرصت دشمن نداشته است. میان «مسئولیت آغاز جنگ»

و «خطای ما در تشخیص یا خنثی‌سازی مقدمات جنگ» تفاوت وجود دارد. دشمن مسئول تجاوز است، اما مسئولان ایرانی نیز باید پاسخ دهند که آیا مذاکره را صرفاً یک مسیر دیپلماتیک دیدند یا احتمال دادند که این فرایند بخشی از طراحی عملیاتی دشمن باشد. خطای اصلی آنجاست که مذاکره را علامت کاهش تهدید تلقی کنیم؛ درحالی‌که در منازعات راهبردی، گاهی نزدیک‌شدن دشمن به میز، نشانه نزدیک‌شدن او به میدان است.

نکته مهم بعدی تفکیک میان «مذاکره» و «منشأ امتیاز» است. منشأ به‌رسمیت شناخته‌شدن حق ایران در هر موردی مذاکره نیست. پیشرفت ایران است، قدرت ایران است. آقای عراقچی در بخشی از مصاحبه می‌گوید بهترین زمان مذاکره هنگامی است که در میدان دست برتر داریم. این گزاره فی‌نفسه درست است. مشکل آنجاست که این اصل در آغاز فرایند مذاکرات ماریت نشده است. وقتی دشمن با آرایش نظامی کامل، تهدید صریح و مطالبه هسته‌ای باز می‌گردد، پذیرش مذاکره پیش از آنکه توازن اراده تغییر کند، دست برتر دشمن را در سطح روانی تثبیت می‌کند. مذاکره پس از نمایش قدرت و تحمیل هزینه، برای تثبیت دستاورد، با اکراه و غیر مستقیم با مذاکره زیر سایه تهدید، با سرعت بالا، در سطح بالا که تا پیش از آن سابقه نداشته یکسان نیست.

بنابراین، پرسش صحیح این نیست که «مذاکره خوب است یا بد؟» پرسش این است که چه کسی، چه زمانی، پس از کدام اقدام میدانی، با چه



دستور کاری و تحت کدام نسبت قدرت مذاکره می‌کند؟ مذاکره باید محصول قدرت باشد، نه جایگزین تولید قدرت. نتیجه باید پیشرفت باشد، نه امید بستن به تغییر ماهیت دشمن یا اختلاف افکنی بین افراد دشمنی که در شکست و نابودی توهیج تمایز و اختلافی با هم ندارند. گاهی معیار موفقیت در مذاکرات نیز تغییر داده می‌شود تا اشتباه بودن مسیر مذاکره معلوم نشود. در ارزیابی موفقیت یا عدم موفقیت مذاکره باید به معیار موفقیت رجوع کرد. ایجاد شکاف ظاهری میان افراد دشمن نمی‌تواند جای نتیجه اصلی که ما با مذاکرات دنبال کردیم را بگیرد. پس بقیه چیزهایی که حاصل شده، ارزش زیادی نخواهد داشت.

در مصاحبه آقای عراقچی نیز نوعی جابه‌جایی معیار دیده می‌شود. آمریکا رهبر کشور را به شهادت رسانده، زیرساخت‌ها را هدف گرفته و جنگی تحمیل کرده است. اما یادداشت تفاهمی که در پایان، احترام متقابل به حاکمیت و خودداری از جنگ را بیان می‌کند، «باعث سرفرازی» توصیف می‌شود. پرسش این است آیا هدف ما این بود که پس از تحمل تجاوز و شهادت رهبر، آمریکا روی کاغذ متعهد شود همان اصولی را رعایت کند که پیش از جنگ نیز طبق حقوق بین‌الملل موظف به رعایت آن بود؟

تعهد متجاوز به آغاز نکردن جنگ جدید، فی‌نفسه بی‌ارزش نیست، اما نباید آن را جایگزین ارزیابی اهداف اصلی کرد. آیا تضمین عینی برای عدم تکرار تجاوز ایجاد شده است؟ آیا هزینه‌ای متناسب بر متجاوز تحمیل شده است؟ آیا حق ایران برای پیگیری، مجازات و خون‌خواهی محفوظ و فعال مانده است؟ آیا دستگاه محاسباتی دشمن تغییر کرده، یا فقط پس از ناتوانی در پیروزی سریع، آتش‌بس را دنبال کرده است؟ دیپلماسی زمانی موفق است که نتیجه‌ای مادی، تضمین‌پذیر و متناسب با هزینه‌های کشور ایجاد کند. نه آنکه تعهدات بدیهی دشمن را به‌عنوان فتح دیپلماتیک بازتعریف کند.

حساس‌ترین بخش مصاحبه، نحوه صورت‌بندی شهادت رهبر است. عراقچی در توضیح دستاوردهای جنگ می‌گوید: «خسارت هم داشتیم، رهبری را از دست دادیم ولی نشان دادیم نظام مستحکم است.» مسئله فقط یک عبارت نیست. دستور زبان جمله، سلسله‌مراتب اهمیت را آشکار می‌کند. شهادت رهبر در میان «خسارت‌ها» قرار می‌گیرد و با حرف ربط «ولی» به اثبات استحکام نظام عبور داده می‌شود. گویی فقدان رهبر، هزینه‌ای در کنار سایر هزینه‌هاست که با یک دستاورد نهادی قابل موازنه است.

اما تئور و شهادت رهبر عزیزتر از جانمان صرفاً خسارت انسانی یا مدیریتی نبود؛ تعرض به مرکز نمادین، تاریخی و فرماندهی یک ملت بود. دشمن نیز دقیقاً به همین دلیل رهبری را هدف گرفت. آمریکا برای ایجاد فروپاشی، گسست هویتی و شکستن اراده ملی دست به چنین اقدامی زد. کوچک‌سازی ناخواسته این واقعه، خطر کوچک‌سازی مطالبه پاسخ را نیز به همراه دارد. دیپلماسی پس از چنین حادثه‌ای نمی‌تواند فقط بر جلوگیری از جنگ بعدی متمرکز شود. بلکه باید بر تثبیت هزینه تاریخی تعرض به رهبری، بی‌اعتبار کردن مصونیت دشمن و تبدیل خون رهبر شهید به عنصر بازدارندگی آینده استوار باشد. شهادت رهبر در معادله پایان جنگ، یک متغیر حاشیه‌ای نباشد. صلح و آتش بسی که نتواند نسبت خود را با خون رهبر روشن کند، ممکن است توقف آتش باشد، اما هنوز پاسخ کاملی نیست.

در سراسر مصاحبه آقای عراقچی، نقد کردن مذاکره توسط مخالفین مذاکرات اخیر گاه به این صورت بازسازی می‌شود که منتقدان خواهان ادامه نامحدود جنگ و قمار با

دیپلماسی باید ادامه قدرت ملی با ابزارهای سیاسی باشد. اصل نخست آن است که مذاکره زیر تهدید نباید به رویه تبدیل شود و هر درخواست مذاکره‌ای که با اولتیماتوم نظامی همراه است، ابتدا باید با رفع تهدید و ایجاد تضمین‌های عینی پاسخ داده شود. همچنین تصمیم‌گیران باید همواره «اثر علامت‌دهی» مذاکره را در محاسبات خود لحاظ کنند؛ اینکه دشمن از زمان وشکل مذاکره چه برداشتی می‌کند و این برداشت چگونه بحران بعدی را شکل می‌دهد.

جان مردم‌اند. این دوگانه دقیق نیست. میان تسلیم‌شدن به روند مذاکره تحت تهدید و ادامه بی‌محاسبه جنگ، گزینه‌های متعددی وجود دارد. طیفی از گزینه‌ها می‌توان ردیف کرد که معلوم شود دوگانه ساختگی مطرح شده. دیپلماسی قهری با واسطه، تعیین پیش‌شرط‌های عینی، پاسخ محدود اما پرهزینه، افزایش مؤلفه‌های قدرت، تغییر محیط منطقه‌ای، تعلیق مذاکره تا تحقق اقدام طرف مقابل و مذاکره غیرمستقیم پس از تثبیت بازدارندگی.

اتفاقاً نقد عقلایی می‌گوید باید هزینه جنگ را چنان در محاسبات دشمن بالا برد که جنگ رخ ندهد. مسئله نقادان تقدیس جنگ نبوده و نیست. بلکه جلوگیری از تبدیل مذاکره به پاداش تهدید آمریکا است. وقتی آمریکامی‌بیند هر بار با آرایش نظامی و تهدید، ایران برای اتمام حجت وارد مذاکره می‌شود، این الگو تکرار خواهد شد. اما اگر می‌دید آغاز فشار به تقویت سریع قدرت ایران، اقدام متقابل منطقه‌ای و بسته شدن مسیرهای امتیازگیری منجر می‌شود، انگیزه تهدید کاهش می‌یافت که متأسفانه چنین برخورد نشد.

در نهایت باید گفت که دیپلماسی ضروری است، اما نه برای اثبات خوش‌رفتاری ایران و نه برای رفع ملامت ناظران. دیپلماسی باید ادامه قدرت ملی با ابزارهای سیاسی باشد. در این چارچوب، اصل نخست آن است که مذاکره زیر تهدید نباید به رویه تبدیل شود. هر درخواست مذاکره‌ای که با اولتیماتوم نظامی همراه است، ابتدا باید با اقدام طرف مقابل برای رفع کامل تهدید دنبال شود. اصل دوم، تقدم عینیت بر وعده است. امتیاز ایران باید پس از اجرای تعهدات قابل‌سنجش طرف مقابل داده شود، نه در برابر کلمات و یادداشت تفاهم. اصل سوم، حفظ و توسعه مؤلفه‌های قدرت است. همان مؤلفه‌هایی که آقای شهید ایران آن‌ها را اساس قوام جمهوری اسلامی می‌دانست و تأکید می‌کرد هیچ دولت عاقلی از آن‌ها صرف‌نظر نمی‌کند. اصل چهارم، تعریف دقیق هدف مذاکره پیش از آغاز آن است تا بعدها نتایج فرعی جای هدف اصلی نداشته نشود. اصل پنجم، وارد کردن «اثر علامت‌دهی» در همه تصمیمات دیپلماتیک است. دشمن از زمان و شکل مذاکره چه می‌فهمد و این فهم، بحران بعدی را چگونه شکل می‌دهد؟

مذاکره‌ای که پس از انتقام، مجازات متجاوز، تثبیت برتری میدانی و تضمین عینی انجام شود، می‌تواند بخشی از پیروزی باشد. اما مذاکره‌ای که زیر سایه تهدید آغاز شود و سپس صرف فریب‌نخوردن دستگاه داخلی تضمین سلامت آن معرفی گردد، خود بخشی از مشکل است.



مذاکره، تصویر «ایران ضعیف» و چرخه تکرار جنگ

گفت‌وگو با مسعود براتی درباره پیامدهای راهبردی اصرار بر مذاکره، خطاهای محاسباتی و الزامات دستیابی به صلح پایدار



سلاح رزمین بگذارد، ما نیز آماده‌ایم سلاح رزمین بگذاریم، یا پس از ترور شهید هنیه در داخل کشور دائماً گفته می‌شود که نباید در «تله جنگ» و «تله تنش» افتاد، طرف مقابل ممکن است این سخنان را نه نشانه عقلانیت، بلکه نشانه ترس و ضعف تفسیر کند. ظاهراً این جملات صلح طلبانه است؛ اما تحلیلگر دشمن در اتاق وضعیت می‌پرسد چرا ایرانی‌ها تا این اندازه از افزایش تنش نگران‌اند. سپس ممکن است به این نتیجه برسد که اگر فشار را کمی بیشتر کنند، ایران عقب‌نشینی خواهد کرد. اصرار بر مذاکره این برداشت را تشدید می‌کند.

ممكن است گفته شود درخواست مذاکره لزوماً نشانه ضعف نیست و هر کشوری می‌تواند در کنار قدرت نظامی از دیپلماسی نیز استفاده کند.

براتی: اصل استفاده از دیپلماسی محل بحث نیست. وزارت امور خارجه باید ده‌ها کار انجام دهد و مذاکره نیز می‌تواند یکی از ابزارهای آن باشد. مسئله این است که مذاکره به محور اصلی سیاست کشور تبدیل شود و همه چیز به نتیجه آن گره بخورد. رهبر شهید انقلاب چند هفته پیش از جنگ دوازده روزه فرمودند مذاکرات عمان فقط یکی از ده‌ها کار وزارت امور خارجه است و کشور را نباید معطل آن کرد.

هر قدر تصویر انتظار و تعلیق بیشتر مخابره شود، طرف مقابل احساس می‌کند دولت ایران بدون مذاکره امکان پیشبرد امور را ندارد. این تصور هم ارزیابی اواز ضعف ایران را تأیید می‌کند و هم یک اهرم فشار در اختیارش قرار می‌دهد: فشار وارد

زبان مذاکره در چه سطحی رخ می‌دهد. **شما زبان مذاکره را فقط افزایش تحریم‌ها نمی‌دانید و آن را با وقوع جنگ نیز مرتبط می‌کنید. این ارتباط چگونه شکل می‌گیرد؟** **براتی:** به نظر من، اصرار بر مذاکره یکی از عواملی است که تصویر «ایران ضعیف» را در ذهن دشمن تقویت می‌کند. در روابط بین‌الملل، فقط توان واقعی کشورها مهم نیست؛ ادراک طرف مقابل از آن توان نیز اهمیت دارد. اگر دشمن به این جمع‌بندی برسد که ایران ضعیف شده، از تنش می‌ترسد، به هر قیمتی دنبال توافق است و بدون مذاکره نمی‌تواند امور خود را اداره کند، احتمال عبور اواز خطوط قرمز افزایش می‌یابد.

پس از عملیات وعده صادق ۲ و حمله رژیم صهیونیستی، رهبر شهید انقلاب تأکید کردند که دشمن درباره مردم ایران و توان نیروهای مسلح دچار محاسبه غلط شده است و مسئولان باید برای اصلاح این محاسبه تلاش کنند. خود آقای عراقچی نیز در مصاحبه اخیر اذعان کرده‌اند که یکی از دلایل حمله آمریکا، شکل‌گیری تصویر یک ایران ضعیف در ذهن طرف مقابل بوده است. این گزاره درست است؛ اما باید پرسید چه رفتارهایی این تصویر را ساخته یا تقویت کرده است.

در ماه‌های منتهی به جنگ، بسیاری از تحلیلگران غربی می‌گفتند ایران در ضعیف‌ترین موقعیت تاریخی خود قرار دارد و اکنون می‌توان با یک ضربه کار آن را تمام کرد. در چنین فضایی، مجموعه‌ای از گفتارها و رفتارهای داخلی به جای اصلاح محاسبه دشمن، همان تصویر را تقویت کرد. هنگامی که رئیس‌جمهور در نیویورک می‌گوید اگر طرف مقابل

نشده؛ مسئله این است که گویا این اتمام حجت برای بخشی از مسئولان هیچ‌گاه پایان نمی‌یابد. مهم‌تر از این، تصور غلطی وجود دارد که مذاکره اگر فایده نداشته باشد، دست‌کم ضرری هم ندارد. رهبر شهید انقلاب بارها تصریح کردند که مذاکره با آمریکا فقط بی‌فایده نیست، بلکه می‌تواند زبان‌بار باشد. بنابراین باید دقیقاً توضیح داد که



اصرار بر مذاکره یکی از عواملی است که تصویر «ایران ضعیف» را در ذهن دشمن تقویت می‌کند. در روابط بین‌الملل، فقط توان واقعی کشورها مهم نیست؛ ادراک طرف مقابل از آن توان نیز اهمیت دارد. اگر دشمن به این جمع‌بندی برسد که ایران ضعیف شده، از تنش می‌ترسد، به هر قیمتی دنبال توافق است و بدون مذاکره نمی‌تواند امور خود را اداره کند، احتمال عبور او از خطوط قرمز افزایش می‌یابد.

موجود، فضای جنگ است و احتمال حمله وجود دارد؛ اما مذاکرات باید ادامه پیدا می‌کرد تا هم در عرصه داخلی و هم در عرصه بین‌المللی اتمام حجت شود. طرفداران این نگاه می‌گویند اکنون دیگر کسی نمی‌تواند ادعا کند که اگر ایران مذاکره می‌کرد، جنگ رخ نمی‌داد. پاسخ شما به این استدلال چیست؟

براتی: تعبیر «اتمام حجت» در سیاست خارجی ایران، به‌ویژه در مسئله رابطه با آمریکا، تعبیر تازه‌ای نیست. در مذاکرات محرمانه عمان در سال‌های ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ نیز همین استدلال مطرح شد. آقای صالحی در کتاب «راز سر به مهر» توضیح می‌دهد که آمریکایی‌ها از طریق سلطان قابوس پیشنهادی مطرح کردند و مسئولان وقت برای آغاز گفت‌وگو از رهبر انقلاب مجوز خواستند. یکی از استدلال‌های اصلی این بود که برویم مذاکره کنیم تا اتمام حجت شود و معلوم شود آیا راهی وجود دارد یا نه.

مسئله این است که اتمام حجت تا کجا باید ادامه پیدا کند؟ انسان عاقل حتی یک کار صرفاً بی‌فایده را نیز بی‌نهایت تکرار نمی‌کند، چه رسد به کاری که ممکن است هزینه‌های راهبردی داشته باشد. اگر تجربه‌های متعدد نشان داده است که طرف آمریکایی اهل پابندی به توافق نیست، چرا باید بارها همان مسیر را با همان استدلال تکرار کرد؟ آیا برای افکار عمومی جهان هنوز روشن نشده است که آمریکا از توافق خارج می‌شود؟ آیا کشورهای منطقه از رفتار آمریکا اطلاع ندارند؟ جامعه داخلی ایران نیز تجربه برجام و خروج آمریکا از آن را دیده است. به نظر من، مسئله اصلی این نیست که برای دیگران اتمام حجت



در این گفت‌وگو تلاش شده است دیدگاه‌های مسعود براتی درباره مذاکرات ایران و آمریکا، نسبت میان مذاکره و شکل‌گیری تصویر «ایران ضعیف»، علل بروز جنگ، مسئله غافل‌گیری راهبردی، نقش نقد داخلی و ضرورت اصلاح دستگاه محاسباتی مسئولان بررسی شود. متن حاضر با حذف تکرارهای شفاهی، اصلاح واژه‌های ناقص و تنظیم دوباره جمله‌ها برای انتشار در قالب مصاحبه روزنامه‌ای آماده شده است؛ با این حال، مضمون، جهت‌گیری و استدلال‌های اصلی گویندگان حفظ شده است.

ما تلاش کردیم مناظره‌ای میان شما و برخی منتقدان دیدگاهتان برگزار کنیم، اما متأسفانه افراد مورد نظر حاضر نشدند. بنابراین تصمیم گرفتیم در این گفت‌وگو تا حدی نقش «وکیل مدافع شیطان» را بر عهده بگیریم و پرسش‌هایی را که در ذهن منتقدان شما وجود دارد، صریح مطرح کنیم.

مسعود براتی: تعبیر «وکیل مدافع شیطان» صرفاً یک اصطلاح است و طبیعتاً به این معنا نیست که کسانی که دیدگاه متفاوتی دارند، شیطان‌اند. اختلاف نظر طبیعی است و اتفاقاً باید درباره آن گفت‌وگو کرد. من هم تلاش می‌کنم به پرسش‌ها صریح پاسخ بدهم.

آقای عراقچی در مصاحبه اخیر خود گفته‌اند که برخی مسئولان می‌دانستند فضای



می‌کند و سپس می‌گوید برای توقف فشار، پای میز مذاکره بیایید. وقتی طرف مقابل به‌صراحت سیاست «فشار حداکثری» را دنبال می‌کند و اندیشکده‌هایش توصیه می‌کنند تهدید نظامی باید معتبر باشد، اصرار ما بر مذاکره می‌تواند دقیقاً همان راهبرد ارتقویت‌کند.

پس از آنکه رهبر شهید انقلاب در ۱۹ بهمن ۱۴۰۳ مذاکره با دولت ترامپ را غیرعقلانه، غیرهوشمندانه و غیرشرافتمندانه دانستند، رئیس‌جمهور در مجلس گفت نظر ما مذاکره بود، اما رهبری مخالفت کردند و مانیز پذیرفتیم. این سخن از بیرون می‌تواند به‌صورت وجود شکاف میان رئیس‌جمهور و رهبری فهم شود؛ به‌خصوص اگر پس از آن دوباره سیگنال‌های مذاکراتی ارسال شود.

هم‌زمان، در فضای داخلی نیز عملیات روانی اقتصادی شکل گرفت. قیمت ارز در ۱۹ بهمن حدود ۸۲ هزار تومان بود و تا زمان آغاز مذاکرات به حدود ۱۰۵ هزار تومان رسید. بلافاصله پس از انتشار خبر مذاکره، قیمت دوباره به محدوده ۸۵ هزار تومان بازگشت و برخی رسانه‌ها همین کاهش را «استاورد اعلام مذاکره» معرفی کردند؛ در حالی که در واقعیت اقتصادی کشور اتفاق تازه‌ای نیفتاده بود. چنین فضایی جامعه را به این نتیجه سوق می‌دهد که تنها راه حل مشکلات، مذاکره با آمریکا است. این پیام فقط مصرف داخلی ندارد؛ دشمن نیز آن را می‌بیند و می‌گوید ایران به مذاکره نیاز حیاتی دارد.

📌 شما معتقدید همین روند در غافل‌گیری جنگ دوازده‌روزه نیز اثر داشت؟

🔴 **براتی:** بله. جنگ دوازده‌روزه در میانه مذاکرات رخ داد. قرار بود در بعدی گفت‌وگوها روز یکشنبه برگزار شود، اما یامداد جمعه حمله آغاز شد. ابتدا تلاش شد گفته شود اسرائیل به دلیل نگرانی از پیشرفت مذاکرات حمله کرده و آمریکا با آن همراه نیست؛ اما چند ساعت بعد ترامپ آشکارا اعلام کرد که آمریکا در کنار اسرائیل است و ایران باید تسلیم بی‌قید و شرط شود.

در همان ساعات ابتدایی، دانشمندان فرماندهان نظامی و تعدادی از مردم عادی را از دست دادیم. این جنگ هزینه انسانی بسیار سنگینی داشت. آقای عراقچی گفته‌اند که در جنگ دوازده‌روزه دچار غافل‌گیری راهبردی شدیم. معنای غافل‌گیری راهبردی این است که وقوع جنگ قریب‌الوقوع در محاسبات اصلی ما جایگاه کافی نداشته است.

یکی از عوامل این وضعیت، فضایی بود که از مذاکرات به داخل منتقل می‌شد؛ اینکه گفت‌وگوها پیشرفت دارد، آمریکا دنبال جنگ نیست و اگر اسرائیل بخواهد اقدامی کند، واشنگتن مانع خواهد شد. بعداً خود ترامپ گفت مذاکرات به‌گونه‌ای هدایت شد که ایران غافل‌گیر شود. بنابراین باید بررسی شود دستگاه دیپلماسی چه تصویری از وضعیت مذاکرات به نهادهای داخلی منتقل کرده و سهم این تصویر

در غافل‌گیری چه بوده است. من نمی‌گویم کسی عاقدانه به دنبال غافل‌گیری کشور بوده؛ سخن من درباره اثر واقعی یک رفتار و یک خطای محاسباتی است.

📌 بعد از جنگ دوازده‌روزه انتظار می‌رفت این نگاه تغییر کند، اما شما می‌گویید دوباره همان مسیر تکرار شد.

🔴 **براتی:** دقیقاً. جنگ، واقعیتی بزرگ در تاریخ هر ملت است. پس از آنکه آمریکا آشکارا وارد درگیری شد، انتظار می‌رفت ذهنیت‌ها اصلاح شود. با این حال، دوباره بحث مذاکره و حتی دیدار احتمالی مقامات ایران و آمریکا در حاشیه مجمع عمومی سازمان ملل مطرح شد. رهبر شهید انقلاب در یک پیام تلویزیونی بی‌سابقه تأکید کردند مذاکره با آمریکا حتی در موضوع هسته‌ای برای ایران فایده ندارد و زبان‌با راست. با وجود این، بعداً گفته شد شرایط رنه جنگ و نه صلح» مطلوب نیست و تنها راه خروج از آن مذاکره است. در حالی که رهبر انقلاب راه خروج از این وضعیت را کار و تلاش دولت برای تقویت کشور می‌دانستند، نه بازگشت اضطراری به همان مسیری که در میانه آن جنگ رخ داده بود.

این بار گفته شد مذاکره می‌کنیم، اما کسی فریب نخورد. این پاسخ مسئله اصلی را حل نمی‌کند. حتی اگر فرض کنیم این‌بار فریب نمی‌خوریم، نفس اصرار بر مذاکره می‌تواند دوباره تصویر ضعف را بازتولید کند. طرف مقابل می‌پرسد چرا ایران پس از تحمل حمله مستقیم، باز هم تا این اندازه برای گفت‌وگو اصرار دارد. نتیجه‌ای که ممکن است بگیرد این است که ایران نقطه‌ضعفی دارد و با فشار بیشتری می‌توان امتیاز بیشتری از آن گرفت.

📌 شما در سخنانتان به تحولات منتهی به حمله بعدی و مواضع وزیر خارجه عمان نیز اشاره کردید. این مسئله را توضیح می‌دهید؟

🔴 **براتی:** پنجشنبه شب، ساعاتی پیش از حمله، آقای عراقچی در وین با خبرنگاران گفت مذاکرات پیشرفت خوبی داشته و گفت‌وگوهای فنی ادامه خواهد یافت. در مصاحبه اخیر خود نیز گفته‌اند که همان روز با بدر البوسعدی، وزیر خارجه عمان، تماس گرفته‌اند و او گفته است فضای واشنگتن کاملاً جنگی است.

سؤال این است که چرا در داخل کشور همچنان پیام «پیشرفت مذاکرات» مخابره شد. حتی دقایقی پس از آغاز حمله نیز زیرنویس شبکه خبر همچنان بر پیشرفت مذاکرات تأکید داشت. وزیر خارجه عمان نیز از همراهی ایران و آمادگی تهران برای دادن امتیازهای گسترده هسته‌ای سخن گفته بود. من همان زمان نوشتم که اگر این روایت از امتیازهای ایران درست باشد، احتمال جنگ افزایش یافته است؛ زیرا در شرایطی که طرف مقابل یک‌بار حمله کرده و هدف خود را تسلیم ایران اعلام کرده، امتیازدهی ممکن است به‌عنوان عقب‌نشینی و ضعف فهم شود. از این منظر، برخی اقدام‌ها نه تنها اتمام حجت نبود، بلکه

می‌توانست مانند پهن‌کردن فرش قرمز برای حمله بعدی عمل کند. تأکید می‌کنم که بحث بر سر خیانت یا عمد نیست؛ بحث بر سر چهل نسبت به منطق رفتار دشمن و خطای محاسباتی است.

📌 منتقدان شما می‌گویند طرح این مباحث در میانه جنگ ممکن است به تسویه‌حساب سیاسی تبدیل شود و وحدت داخلی را آسیب بزند. مرز نقد ضروری و وحدت‌شکنی کجاست؟

🔴 **براتی:** بخشی از این نگرانی طبیعی است. افراد مختلف در جامعه تریبون دارند و درباره موضوعات مهم اظهار نظر می‌کنند، در حالی که همه آنان در سیاست خارجی تخصص ندارند. همچنین جریان‌های سیاسی تلاش می‌کنند از چهره‌های اجتماعی و مذهبی برای تقویت مقبولیت خود استفاده کنند. این بخشی از پویایی طبیعی سیاست داخلی است.

اما روش بحث اهمیت دارد. رهبر انقلاب در پیام اخیر خود دو نکته را هم‌زمان مطرح کردند: نخست اینکه منتقدان دلسوز، سرمایه‌اند و نباید به آنان به چشم تهدید یا عامل دشمن نگاه کرد؛ دوم اینکه منتقدان نیز نباید در نقد خود ظلم کنند یا موجب تنازع و تفرقه شوند. بنابراین مسئولان باید سعه‌صدر داشته باشند و نقد را بشنوند و منتقدان نیز باید مستند، دقیق و عادلانه سخن بگویند.

یکی از آفت‌های فضای سیاسی ما «گدبازی» است؛ یعنی فردی ادعا می‌کند در جلسه‌ای خصوصی مطلبی شنیده، اما امکان بررسی آن وجود ندارد. تحلیل به داده‌های قابل‌سنجش نیاز دارد. وقتی گفته می‌شود نیروهای نظامی امکان ادامه جنگ را نداشتند یا فلان تصمیم پشت پرده گرفته شده بود، باید سند قابل‌اتکا ارائه شود. مخاطب نباید فقط به اعتبار گوینده، هر ادعای غیرقابل‌بررسی را بپذیرد.

کسی که تریبون دارد، در برابر سخنش مسئولیت دنیوی و اخروی دارد. همان‌گونه که در نقل تاریخی یاروذه‌خوانی بر صحت روایت تأکید می‌شود، در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز باید همین دقت رعایت شود. اگر یک نقل محرمانه با پیام صریح و علنی رهبر انقلاب تعارض دارد، نمی‌توان صرفاً با استناد به «شنیده‌های خصوصی» پیام علنی را کنار گذاشت.

وحدت‌شکنی فقط طرح نقد نیست؛ برچسب‌زدن، متهم‌کردن و جلوگیری از گفت‌وگو نیز ضد وحدت است. وقتی کسی استدلالی مطرح می‌کند، باید به استدلال او پاسخ داد، نه اینکه فوراً او را متهم به شکست انتخاباتی، تسویه‌حساب سیاسی یا همراهی با دشمن کرد.

📌 مخاطبی را در نظر بگیریم که شاید هیچ تعلق ایدئولوژیکی به جریان‌های سیاسی نداشته باشد و فقط نمی‌خواهد جنگ شود، خانه‌اش بمباران شود و خانواده‌اش آسیب ببینند. چرا او باید بانگاه شما همراه شود؟

🔴 **براتی:** اتفاقاً نقطه آغاز بحث ما نیز همین است: جنگ بد، پرهزینه و ویرانگر است و باید واقعاً پایان یابد. مخالفت ما با مذاکره از سر علاقه به جنگ یا صرفاً یک موضع ایدئولوژیک نیست. سخن این است که باید اثر واقعی رفتارها را دید.

ممکن است کسی با زبان از صلح سخن بگوید، اما رفتارش احتمال جنگ را بیشتر کند. اگر اصرار بر مذاکره تصویر ایران ضعیف را تقویت کند، دشمن را به عبور از خطوط قرمز تشویق می‌کند. گزارش‌های منتشر شده درباره محاسبات آمریکا نشان می‌داد آنان تصور می‌کردند با عملیات سرزنی، همکاری جریان‌های برانداز و تجزیه‌طلب و چند هفته حمله، ساختار سیاسی و توان دفاعی ایران فرو می‌ریزد. این تصور از یک ارزیابی عمیق درباره ضعف ایران ناشی می‌شد.

بنابراین حرف ما این است که برای دورکردن واقعی جنگ باید محاسبه دشمن را اصلاح کرد. هدف، پایان پایدار جنگ است، نه ورود به چرخه‌ای که هر بار شامل جنگ، وضعیت نه جنگ و نه صلح، مذاکره، توافق موقت و سپس جنگ تازه باشد. چنین چرخه‌ای اجازه نمی‌دهد کشور نفس بکشد، رشد کند و به ثبات برسد.

📌 در ماجرای تفاهم‌نامه اخیر، مسئولان ابتداء از شروط ده‌گانه سخن گفتند؛ اما بعداً برخی از آن شروط در متن نهایی دیده نشد. ارزیابی شما چیست؟

🔴 **براتی:** دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی در سحرگاه ۱۹ فروردین اعلام کرد دشمن شکست خورده و شروط مردم ایران را پذیرفته است و قرار است جزئیات ظرف پانزده روز نهایی شود. در افکار عمومی نیز ده شرط مطرح شد؛ از پایان جنگ در همه جبهه‌ها و پرداخت غرامت تا خروج نظامی آمریکا از منطقه، رفع تحریم‌ها، مدیریت تنگه هرمز و آزادسازی دارایی‌های مسدود شده.

اما در تفاهم‌نامه نهایی، بخشی از این مطالبات دیده نشد. برای مثال، غرامت عمل‌کنار گذاشته شد و به‌جای آن از صندوق بازسازی سخن گفته شد. در موارد دیگری نیز مسئولان توضیح دادند برای رسیدن به توافق، ناچار به عقب‌نشینی از برخی مطالبات شده‌اند. ما به این روند نقد داشتیم؛ با این حال، هنگامی که رهبر انقلاب در ۲۸ خرداد چارچوب جدید را تبیین کردند و بر تعهدات ارائه‌شده از سوی رئیس‌جمهور و شورای عالی امنیت ملی تأکید کردند، صحنه تازه‌ای شکل گرفت. از آن پس، مطالبه ما این است که دست‌کم همان تعهدات اعلام‌شده به مردم به‌طور کامل اجرا شود.

نکته دیگر این است که فقط متن تفاهم‌نامه مطرح نیست؛ قرائت رسمی مسئولان ایرانی از آن نیز اهمیت دارد. در تجربه برجام نیز میان متن، ترجمه و روایت مسئولان فاصله وجود داشت. در اینجا نیز مسئولان از آزادشدن دارایی‌ها و مدیریت ایرانی تنگه هرمز سخن گفتند. اگر این تعهدات به جامعه اعلام شده، عقب‌نشینی از آن‌ها به معنای بازتولید همان تصویر ضعف و دعوت به نقض بیشتر حقوق ایران است.

📌 درباره بند مربوط به تنگه هرمز اختلاف تفسیری وجود دارد. آیا اقدامات ایران در برابر کشتی‌هایی که قواعد اعلام‌شده را رعایت نکرده‌اند، نقض تفاهم‌نامه محسوب می‌شود؟

🔴 **براتی:** متن از صراحت کافی برخوردار نیست. در مقاله اخیر آقای ظریف نیز آمده است که ایران و آمریکا از ماده پنجم تفاهم‌نامه برداشت‌های متفاوتی دارند. متن نه به‌روشنی مدیریت انحصاری ایران را تثبیت می‌کند و نه قرائت آمریکا را کاملاً تأیید می‌کند. بنابراین نمی‌توان به‌سادگی گفت اقدامات ایران نقض تفاهم‌نامه است؛ اما در عین حال، خود تفاهم‌نامه نیز اختلاف را به‌طور کامل حل نکرده است.

این ابهام نتیجه آن است که گاهی برای رسیدن سریع به یک توافق، ایستادگی کافی برای دقیق‌شدن متن صورت نمی‌گیرد و برخی مسائل به آینده موکول می‌شود. اکنون همان ابهام به نقطه چالش تبدیل شده است. در چنین شرایطی، راه‌حل نباید عقب‌نشینی و بازکردن دوباره همه چیز برای مذاکره باشد. یک‌بار درباره موضوعی تفاهم شده است؛ باید بر حقوق و تعهدات اعلام‌شده ایستاد.

📌 شما برای تحلیل رفتار آمریکا بر تغییر نظم جهانی و راهبرد این کشور در غرب آسیا تأکید دارید. این نگاه چه تفاوتی با تحلیل‌های رایج دارد؟

🔴 **براتی:** جنگ و صلح را نباید مانند یک معامله ملکی تحلیل کرد که با کمی بالا و پایین‌کردن قیمت، اختلاف تمام شود. جهان در حال گذار از نظم قدیم به نظم جدید است و مهم‌ترین متغیر این گذار، کاهش نسبی قدرت آمریکا است. خود آمریکا از دوره دوم او باما پذیرفته بود که جایگاه سابق خود را از دست می‌دهد. ظهور ترامپ و شعار «Make America Great Again» نیز اعترافی به همین افول است.

آمریکا در این مرحله می‌کوشد پیش از تثبیت نظم جدید، حداکثر منافع خود را حفظ کند. برخی نظریه‌پردازان از تبدیل هژمون آمریکا به «هژمون غارتگر» سخن می‌گویند؛ قدرتی که دیگر حتی نسبت به نظم قانون‌محور پیشین نیز تعهدی ندارد.

در راهبرد امنیت ملی آمریکا، چهار مؤلفه در غرب آسیا اهمیت اساسی دارد: نخست، منابع انرژی فراوان و ارزان؛ دوم، آبراه‌ها و گذرگاه‌های حیاتی تجارت جهانی؛ سوم، آنچه آمریکا «تروریسم اسلامی» می‌نامد و در واقع همان اندیشه مقاومت اسلامی است؛ و چهارم، امنیت رژیم صهیونیستی. این چهار مؤلفه قطعات یک پازل‌اند.

هدف آمریکا این است که ضمن کاهش هزینه حضور مستقیم خود در منطقه و تمرکز بیشتر بر چین، نظامی با محوریت رژیم صهیونیستی ایجاد کند؛ نظامی که دسترسی به انرژی و گذرگاه‌ها را تضمین، مقاومت اسلامی را تضعیف و امنیت اسرائیل را تثبیت کند. از شهادت حاج قاسم سلیمانی تا فشار بر محور مقاومت، این پروژه به‌تدریج دنبال شده است.

در چنین صحنه‌ای، این تصور که می‌توان صرفاً با تعریف چند منفعت اقتصادی برای آمریکا یا واردات و سرمایه‌گذاری، تعارض راهبردی را حل کرد، خطرناک است. افق آمریکا تغییر ساختار منطقه و وادار کردن ایران به تسلیم است. وقتی سطح تحلیل اشتباه باشد، تصمیم‌گیر ممکن



است با نیت خدمت، رفتاری انجام دهد که به ضربه بیشتر منجر شود.

🏴‍☠️ **آقای عراقچی گفته‌اند جنگ معمولاً یا با تسلیم کامل یک طرف پایان می‌یابد یا با مذاکره. اگر امکان شکست کامل ارتش آمریکا وجود ندارد، در نهایت باید مذاکره کرد. ایراد شما به این صورت‌بندی چیست؟**

🕒 **براتی:** این صورت‌بندی از اساس نادرست است. هدف ایران فتح خاک آمریکا یا نابودی کامل ارتش این کشور نیست. در جنگ‌های ویتنام، افغانستان یا یمن نیز طرف مقابل آمریکا را اشغال نکرد؛ اما هزینه مداخله را آن‌قدر بالا برد که واشنگتن ناچار شد هدف خود را تعدیل یا صحنه را ترک کند.

آمریکا هزاران کیلومتر دورتر از سرزمین خود در منطقه مداخله می‌کند. مسئله ماشکست کل ارتش آمریکا نیست، بلکه بی‌اثرکردن ابزارهای فشار آن در قبال ایران است. هدف باید رساندن آمریکا به نقطه‌ای باشد که استفاده از تحریم، ترور، تهدید و جنگ برایش نتیجه مطلوب نداشته باشد یا هزینه آن از فایده‌اش بیشتر شود.

در ۱۹ فروردین، ایران دست برتر داشت؛ زیرا اهداف راهبردی طرف مقابل محقق نشده بود. پروژه تجربه شکست خورد، مردم از حاکمیت جدا نشدند، ساختار سیاسی باقی ماند و توان دفاعی نیز از بین نرفت. در چنین وضعی، آمریکا از ابزار خدعه و مذاکره استفاده کرد. اگر ما در نقطه برتری، فرصت تنفس بدون تضمین عینی به طرف مقابل بدهیم، او از این فرصت برای بازبایی توان و طراحی فشار تازه استفاده می‌کند.

تجربه یمن آموزنده است. آمریکا با حمله گسترده وارد شد، اما پس از افزایش هزینه‌ها به این جمع‌بندی رسید که ادامه عملیات صرفه ندارد. یعنی‌ها آمریکا را اشغال نکردند؛ فقط اراده و توان ادامه مداخله را فرسوده کردند. هدف ایران نیز باید ایجاد چنین بازدارندگی‌ای باشد.

🏴‍☠️ **این سخن به معنای ادامه نامحدود جنگ نیست؟**



اما زمان و بستر اجرای سیاست اقتصادی موضوعی امنیتی نیز هست. در روزهای منتهی به تحولات دی‌ماه، ترامپ به صراحت درباره

اعتراضات ایران موضع گرفت و تهدید کرد اگر حکومت با اعتراضات برخورد کند، آمریکا ساکت نخواهد ماند.

هم‌زمان، رباپیش مادورو در ونزوئلا رخ داد و آمریکا نشان داد برای عملیات سرزنی و مداخله

مستقیم آمادگی دارد... در چنین فضایی، دولت

تصمیم گرفت تغییر بزرگی در سیاست ارزی

انجام دهد و نرخ ارز ترجیحی کالاها ی اساسی

را با جهشی چندبرابری تغییر دهد. حتی اگر برای

این سیاست استدلال اقتصادی وجود داشته

باشد، همه می‌دانند چنین اقدامی شوک

اجتماعی ایجاد می‌کند؛ به‌ویژه زمانی که دولت

سرمایه اجتماعی کافی ندارد یا نمی‌تواند آثار شوک را به‌طور کامل

جبران کند.

🕒 **براتی:** خیر. این یک کاریکاتور از دیدگاه ماست که گفته شود هرکس با مذاکره مخالف است، خواهان جنگ بی‌پایان است. ابزارهای مواجهه متنوع‌اند و همه آن‌ها نظامی نیستند؛ اما وقتی جنگ تحمیل شده است، ترک صحنه و نشان دادن ترس از جنگ، دشمن را گستاخ‌تر می‌کند.

در عین حال، اقدام نظامی نیز باید عقلانی، دقیق و هدفمند باشد. نیروهای مسلح ما در روزهای اخیر نشان داده‌اند که می‌توان با انتخاب دقیق اهداف و حفظ فشار، اجازه بازبایی کامل توان را به دشمن نداد. هدف، جنگ برای جنگ نیست؛ هدف، رساندن طرف مقابل به نقطه‌ای است که ابزار جنگ را کنار بگذارد.

آمریکا توان درگیری طولانی و پرهزینه را ندارد. اقتصاد، افکار عمومی، رقابت با چین و تعهدات متعدد جهانی، محدودیت‌هایی واقعی ایجاد می‌کند. هر بار که فرصت تنفس گسترده در اختیار آمریکا قرار می‌گیرد، می‌تواند نیروها را بازآرایی و فشار را از سر بگیرد. بنابراین زمان‌بندی آتش‌بس و توافق باید بر اساس هدف راهبردی و تضمین‌های عینی باشد، نه صرفاً برای متوقف‌کردن موقت درگیری.

🏴‍☠️ **ضمانت عینی در یک توافق چه معنایی دارد؟**

🕒 **براتی:** امضای رئیس‌جمهور آمریکا تضمین عینی نیست؛ تجربه نشان داده است که این امضا می‌تواند بی‌ارزش و نامعتبر باشد. تضمین عینی باید در خود واقعیت میدانی دیده شود. اگر آمریکا متعهد می‌شود ایران را تهدید نکند، تخلیه یا کاهش پایگاه‌های نظامی در پیرامون ایران، محدودشدن حضور نظامی و از بین رفتن زیرساخت تهدید می‌تواند تضمین عینی باشد. توافقی که فقط بر تعهد لفظی تکیه کند، در برابر تغییر دولت یا تغییر محاسبه طرف مقابل بسیار آسیب‌پذیر است. باید پرسید اگر طرف مقابل دوباره توافق را نقض کرد، چه هزینه فوری و ملموسی می‌پردازد؟ بدون پاسخ روشن به این سؤال، ورود دوباره به مذاکره ممکن است همان چرخه گذشته را تکرار کند.

🏴‍☠️ **مقاله اخیر آقای ظریف در «فارن افرز» را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

🕒 **براتی:** به‌نظر من، نخستین مسئله این مقاله تضعیف موضع رسمی کشور در موضوع تنگه هرمز است. آقای ظریف می‌گوید ماده پنجم تفاهم‌نامه محل اختلاف تفسیری است و ایران نباید بیش از اندازه بر ابزار تنگه هرمز تکیه کند؛ زیرا ممکن است اجماع جهانی علیه ایران شکل بگیرد یا این ابزار کارایی خود را از دست بدهد.

ممکن است درباره برخی نگرانی‌های فنی یا حقوقی بحث کرد، اما مسئله اصلی جهت‌گیری سیاسی مقاله است؛ پیشنهاد بازگشت ایران و آمریکا به مذاکره برای حل اختلاف. وقتی درباره موضوعی تفاهم شده و طرف مقابل در مرحله اجرا زیاده‌خواهی می‌کند، دعوت به مذاکره مجدد عملاً به معنای یک گام عقب‌رفتن از موضع اعلام‌شده است.

این‌گونه مواضع فقط نظر شخصی یک فرد نیست؛ می‌تواند نمایندگی‌کننده یک جریان سیاسی باشد که می‌خواهد دوباره قبح عقب‌نشینی را بشکند و مذاکره را به‌گزینه مسلط تبدیل کند. از این منظر، طرح چنین پیشنهادی در میانه فشار دشمن می‌تواند وحدت‌شکن باشد؛ زیرا به طرف مقابل علامت می‌دهد که در داخل ایران برای عقب‌نشینی آمادگی وجود دارد.

🏴‍☠️ **شما تحولات اقتصادی دی‌ماه و تصمیمات ارزی دولت را نیز با بحث امنیت ملی مرتبط می‌دانید. چرا؟**

🕒 **براتی:** من قصد ورود تخصصی به اقتصاد را ندارم، اما زمان و بستر اجرای سیاست اقتصادی موضوعی امنیتی نیز هست. در روزهای منتهی به تحولات دی‌ماه، ترامپ به‌صراحت درباره اعتراضات ایران موضع گرفت و تهدید کرد اگر حکومت با اعتراضات برخورد کند، آمریکا ساکت نخواهد ماند. هم‌زمان، رباپیش

مادورو در ونزوئلا رخ داد و آمریکا نشان داد برای عملیات سرزنی و مداخله مستقیم آمادگی دارد.

در چنین فضایی، دولت تصمیم گرفت تغییر بزرگی در سیاست ارزی انجام دهد و نرخ ارز ترجیحی کالاها ی اساسی را با جهشی چندبرابری تغییر دهد. حتی اگر برای این سیاست استدلال اقتصادی وجود داشته باشد، همه می‌دانند چنین اقدامی شوک اجتماعی ایجاد می‌کند؛ به‌ویژه زمانی که دولت سرمایه اجتماعی کافی ندارد یا نمی‌تواند آثار شوک را به‌طور کامل جبران کند.

سؤال امنیتی این است که چرا در لحظه‌ای که دشمن آشکارا بر اعتراضات داخلی، بی‌ثباتی و مداخله حساب باز کرده، سیاستی اجرا می‌شود که احتمال نارضایتی و آشوب را افزایش می‌دهد؟ بسیاری از کارشناسان اقتصادی، امنیتی و سیاسی درباره این خطر هشدار داده بودند و برخی اندیشکده‌های اسرائیلی نیز صریحاً از انتظار برای شورش‌های ناشی از فشار اقتصادی سخن می‌گفتند.

این به معنای آن نیست که هر اعتراض اقتصادی پروژه خارجی است؛ اما تصمیم‌گیر باید بداند سیاست او در چه محیطی اجرا می‌شود و چگونه می‌تواند در نقشه دشمن مورد استفاده قرار گیرد. بی‌توجهی به زمان، شرایط اجتماعی و راهبرد طرف مقابل، خود یک خطای محاسباتی است.

🏴‍☠️ **رئیس‌خانه‌داری آمریکا گفته بود تحریم زمانی مؤثر است که فرد تحریم شده همچنان به برداشته‌شدن آن امید داشته باشد. این سخن چه اهمیتی دارد؟**

🕒 **براتی:** این جمله بسیار مهم است. اگر جامعه و دولت دائماً در انتظار رفع تحریم از طریق مذاکره باشند، تحریم به ابزار مؤثرتری تبدیل می‌شود؛ زیرا دشمن می‌تواند با وعده رفع آن، رفتار ایران را کنترل کند. اما اگر کشور به این جمع‌بندی برسد که باید ساختارهای خود را بدون انتظار از آمریکا اصلاح کند، مسیرهای جایگزین بسازد و اثر تحریم را کاهش دهد، قدرت این ابزار کم می‌شود.

وقتی مسئولان پس از هر سیاست داخلی می‌گویند مرحله بعدی، رفع کامل تحریم از طریق مذاکره است، همان امید و انتظار را بازتولید می‌کنند و به تحریم قدرت می‌دهند. تصمیمات اقتصادی، درک ما از تحریم و راهبرد مذاکره اجزای جدا از هم نیستند؛ همگی در یک دستگاه محاسباتی قرار دارند.

🏴‍☠️ **در پیام اخیر رهبر انقلاب بر وحدت تأکید شده است. وحدت موردنظر شما حول چه محوری شکل می‌گیرد؟**

🕒 **براتی:** وحدت بدون محور، خود می‌تواند محل نزاع باشد. وحدت باید حول یک توصیف درست از

صحنه، تجربه‌های عینی و رهنمودهای روشن رهبری شکل بگیرد. رهبر انقلاب گفتند آمریکا بار دیگر چهره واقعی و بدون نقاب خود را آشکار کرد. این تعبیر بسیار مهم است؛ یعنی آمریکا تا پیش از آن با نقاب مذاکره، به‌رسمیت شناختن حقوق ایران و آمادگی برای توافق وارد شده بود، اما اکنون آن نقاب را کنار زده است.

چرا آمریکا نقاب را کنار گذاشت؟ به‌نظر من، دو تحول داخلی ایران در این مسئله مؤثر بود. نخست، پیام ۲۸ خرداد رهبر انقلاب که اعلام کرد ایشان و مردم اجرای تعهدات را پیگیری می‌کنند و رئیس‌جمهور نیز متعهد شده است زیر بار زیاده‌خواهی آمریکا نرود. این پیام مردم را به یک تضمین عینی برای اجرای تعهدات تبدیل کرد.

دوم، موج گسترده خونخواهی و مطالبه انتقام بود. حضور میلیونی مردم و شعارهای صریح آنان به دشمن نشان داد که جامعه ایران آماده عقب‌نشینی از حقوق خود نیست. وقتی ابزار فریب و توافق موقت دیگر امکان پیشبرد مرحله بعدی فشار را فراهم نکرد، آمریکا نقاب را کنار گذاشت و آشکارا تهدید و حمله کرد.

اکنون وحدت باید حول همین فهم شکل بگیرد: تجربه‌ای تاریک از غنایت و بدعهدی رخ داده و نباید فراموش شود. اگر کسی دوباره پیشنهاد مذاکره می‌دهد، باید توضیح دهد ضمانت اجرای توافق چیست و چگونه قرار است مانع تکرار تجربه گذشته شود. صرف دعوت به مذاکره، بدون پاسخ به این پرسش‌ها، وحدت ایجاد نمی‌کند.

🏴‍☠️ **در پایان، مهم‌ترین وظیفه جامعه و مسئولان را چه می‌دانید؟**

🕒 **براتی:** مهم‌ترین مسئله، اصلاح دستگاه محاسباتی است. اگر میان تحلیل مسئولان و خطوطی که رهبری ترسیم می‌کند فاصله وجود دارد، باید درباره آن گفت‌وگو شود. طرح این فاصله وحدت‌شکنی نیست؛ بلکه برای حفظ وحدت ضروری است. وحدت را باید حول ولایت، واقعیت صحنه و منافع مردم معنا کرد.

قرآن در



سوره فتح از گروهی سخن می‌گوید که مؤمن بودند، اما به‌دلیل ترس و محاسبه غلط از همراهی با پیامبر بازماندند. آنان تصور می‌کردند پیامبر و مؤمنان بازخواهند گشت و این تحلیل در ذهنشان آراسته شده بود. این مثال نشان می‌دهد خطای محاسباتی فقط مسئله منافقان نیست؛ مؤمنان نیز ممکن است به‌درجاتی دچار آن شوند.

مراد از «مرض قلب» در این بحث، فحش یا ناسزا نیست؛ مقصود اختلال در دستگاه ادراک و تصمیم‌گیری است. وظیفه ما این است که این خطا را با استدلال، گفت‌وگو و تبیین اصلاح کنیم؛ بی‌آنکه به کسی ظلم یا برچسب ناروا بزنیم و بی‌آنکه وحدت جامعه را از بین ببریم.

در کنار اصلاح محاسبات مسئولان، باید به مردم اعتماد کرد. مردم را نباید تهدید یا ویا ل دید؛ مردم به‌پاخاسته پشتوانه اصلی کشور در این نبردند. یکی از خطاهای مهم آن است که تاب‌آوری جامعه فقط به شاخص‌های اقتصادی تقلیل داده شود. اقتصاد مهم است و نباید فشار بی‌دلیل بر مردم وارد کرد، اما جامعه ایران ظرفیت‌های هویتی، تاریخی و ایمانی بزرگی دارد که در بزنگاه‌ها خود را نشان داده است.

ما مسلمانیم و به سنت‌های الهی و نصرت خداوند باور داریم. فتح و پیروزی فقط محصول محاسبات مادی نیست، هرچند عقلانیت و محاسبه دقیق ضروری است. ایمان نیز صرف تصدیق زبانی نیست؛ التزام عملی می‌خواهد. باید در برابر دشمنی که به دنبال فتنه، تجزیه و تسلیم ایران است ایستاد و در عین حال، رفتار خود را عادلانه، عقلانی و دقیق نگه داشت.

اگر این مسیر دنبال شود، هزیمت دشمن دست‌یافتنی است. نباید بی‌دلیل خود را دچار تردید کنیم. نیروهای مسلح باید درس فراموش‌نشدنی لازم را به متجاوز بدهند، مسئولان باید دستگاه محاسباتی خود را اصلاح کنند، منتقدان باید متصفانه و مستند سخن بگویند و همه باید وحدت را حول حقیقت صحنه و دفاع از حقوق مردم حفظ کنند.

🏴‍☠️ **قرار بود در آغاز گفت‌وگو نقش وکیل مدافع دیدگاه مخالف را بازی کنم، اما واقعاً با توجه به مجموعه تجربه‌ها و شواهدی که مطرح شد، ادامه دادن آن نقش دشوار بود. از اینکه وقت خود را در اختیار ما گذاشتید، سپاسگزارم. به‌نظر می‌رسد پرونده مذاکره همچنان ادامه خواهد داشت و ناچاریم بار دیگر به این مباحث بازگردیم.**

🕒 **براتی:** من هم از شما و مخاطبان برنامه تشکر می‌کنم. یاعلی‌مدد...



صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
سید یاسر جبرائیلی
زیر نظر شورای سردبیری

چاپخانه:
مجمع چاپ ایران کهن
۸۸۳۴۴۳۸۷-۵۴۸۸۹۰۰۰

پست الکترونیک: info@hokmran.com

آدرس:

خ انقلاب، خ منیری جاوید، پلاک ۸۷،
طبقه ۷، واحد ۷۰۴

کد پستی: ۱۳۱۴۶۶۳۶۳۶

روایت عمیق سیاست و اقتصاد

حکمران رسانه
شماست،
درانتشار آن
مشارکت کنید



عدالت بنزینی یا خصوصی سازی ریسک؟ مردم را بنزین فروش نکنید



علی رحیمی

دبیرکل اتحادیه انجمن‌های
علمی اقتصاد کشور



طرح تخصیص سهمیه بنزین به خانوار، خود را با واژه‌ای وارد میدان می‌کند که مخالفت با آن دشوار است: «عدالت». استدلال ظاهراً روشن است؛ یارانه بنزین نباید فقط به صاحبان خودرو برسد، پس به هر فرد یا خانوار مقدار مساوی بنزین داده شود تا کسانی که خودرو ندارند نیز بتوانند سهم خود را بفروشند و از ثروت عمومی کشور بهره‌مند شوند. اما مسئله اساسی این است که در این طرح، چه چیزی میان مردم توزیع می‌شود؟ بنزین، حق جابه‌جایی، درآمد یا ریسک افزایش قیمت؟ آنچه در ظاهر به خانوار داده می‌شود چند لیتر سهمیه است؛ اما آنچه در واقع به او منتقل می‌شود، مسئولیت معامله یک کالای راهبردی در بازاری ناپایدار است. شهروندی که تا دیروز باید از دولت انتظار حمل‌ونقل ارزان، سوخت باثبات و دسترسی مطمئن به خدمات عمومی می‌داشت، از این پس باید زمان مناسب فروش سهمیه، قیمت روز، اعتبار خریدار، احتمال افزایش نرخ و هزینه نگهداری سهم خود را محاسبه کند. به این ترتیب، دولت به جای آنکه مسئله سوخت را حل کند، میلیون‌ها خانوار را به بازیگران خرد بازار سوخت تبدیل می‌کند. مسئله فقط این نیست که مردم بنزین می‌فروشند؛ مسئله این است که ریسک سیاست‌گذاری بنزین از دولت به مردم منتقل می‌شود.

● از دولت تضمین‌کننده به دولت توزیع‌کننده کوپن‌معاملاتی

در الگوی متعارف حکمرانی انرژی، دولت مسئول تأمین، قیمت‌گذاری، توزیع و تضمین دسترسی به سوخت است. هر افزایش قیمت، کمبود، اختلال یا بی‌عدالتی نیز مستقیماً به سیاست دولت نسبت داده می‌شود. دولت نمی‌تواند بگوید افزایش قیمت نتیجه رفتار مردم است؛ زیرا خود، قیمت و سازوکار توزیع را تعیین کرده است. طرح سهمیه قابل‌مبادله، این رابطه را تغییر می‌دهد. دولت همچنان تولید و توزیع اولیه بنزین را در اختیار دارد، اما قیمت نهایی را به میلیون‌ها معامله میان خانوارها می‌سپارد. پس از اجرای طرح، هرگاه قیمت بنزین در بازار سهمیه افزایش یابد، دولت می‌تواند بگوید: قیمت را ما بالا نبردیم؛ مردم سهمیه خود را گران فروختند.

این تغییر، خصوصی‌سازی پالایشگاه یا جایگاه سوخت نیست؛ خصوصی‌سازی مسئولیت سیاسی افزایش قیمت است.

دولت معماری بازاری را ایجاد می‌کند که در آن عرضه‌کننده می‌تواند منتظر بماند، اما مصرف‌کننده ناچار به خرید است؛ سپس پیامد این معماری را به رفتار فروشندگان و خریداران نسبت می‌دهد. در این سازوکار، مسئولیت از سیاست‌گذار به شهروند منتقل می‌شود، بی‌آنکه اختیار واقعی تولید، واردات، کیفیت خودرو، حمل‌ونقل عمومی یا مدیریت پالایشگاه‌ها به شهروند داده شده باشد.

مردم درباره ظرفیت پالایشی کشور تصمیم نمی‌گیرند، خودروهای کم‌مصرف را تولید نمی‌کنند، شبکه مترو و اتوبوس را توسعه نمی‌دهند و نرخ ارز را تعیین نمی‌کنند؛ اما قرار است هزینه ناکارآمدی همه این حوزه‌ها را در بازار سهمیه بپردازند یا برای جبران آن، سهمیه خود را بفروشند.

این عدالت نیست؛ واگذاری ریسک بدون واگذاری قدرت است.

● مالی‌سازی یک کالای عمومی

بنزین در این طرح فقط یک کالای مصرفی باقی نمی‌ماند. سهمیه بنزین به یک دارایی قابل ذخیره، انتقال، معامله و حتی سوداگری تبدیل می‌شود. ارزش سهمیه می‌تواند هر روز تغییر کند و دارنده آن ناچار می‌شود میان مصرف امروز و فروش فردا تصمیم بگیرد.

به محض آنکه مردم تصور کنند قیمت سهمیه در آینده افزایش خواهد یافت، فروش به تأخیر می‌افتد. سهمیه‌ای که برای تأمین نیاز جاری جامعه طراحی شده است، به ابزار حفظ ارزش و کسب سود تبدیل می‌شود. همان منطقی که در بازار ارز، طلا، خودرو و مسکن مشاهده می‌کنیم، وارد زندگی روزمره مردم خواهد شد.

فرد دیگر فقط صاحب چند لیتر بنزین نیست؛ صاحب دارایی‌ای است که ممکن است فردا ارزش بیشتری داشته باشد. بنابراین حتی خانواری که نیازی به مصرف بنزین ندارد، برای فروش فوری آن انگیزه نخواهد داشت. در مقابل، راننده تاکسی، پیک، وانت‌بار، کارگر و ارائه‌دهنده خدمات نمی‌توانند خرید خود را به امید کاهش قیمت متوقف کنند.

بازار از همان ابتدا نامتوازن متولد می‌شود: فروشنده حق انتظار دارد، اما خریدار گرفتار ضرورت است.

این عدم تقارن، واسطه تولید می‌کند. میلیون‌ها سهمیه خرد، زمینه ظهور تجمع‌یکنندگان، پلتفرم‌ها، دلالان و خریداران عمده را فراهم می‌آورد. خانوار کم‌درآمدی که به نقدینگی فوری نیاز دارد، سهمیه خود را زودتر و ارزان‌تر می‌فروشد. واسطه‌ای که قدرت مالی و امکان انتظار دارد، سهمیه‌ها را جمع می‌کند و در زمان مناسب با قیمت بالاتر به مصرف‌کننده نهایی می‌فروشد.

در نتیجه، ممکن است خانوار فقیر، فروشنده ارزان سهمیه و خریدار گران کالاهای و خدماتی شود که قیمت آنها به بنزین وابسته است. سود اصلی نیز نه به صاحب اولیه سهمیه، بلکه به بازیگری می‌رسد که اطلاعات، نقدینگی، قدرت تجمع و امکان صبر کردن دارد.

بازاری که قرار بود یارانه را عادلانه کند، امتیاز تازه‌ای برای صاحبان سرمایه و اطلاعات می‌سازد.

● ذی‌نفع‌سازی ظاهری مردم در تورم

خطر بزرگ‌تر زمانی آشکار می‌شود که ارزش سهمیه بنزین با قیمت آزاد، قیمت منطقه‌ای یا نرخ ارز پیوند بخورد. در این صورت، افزایش قیمت دلار یا بنزین برای صاحب سهمیه به معنای افزایش ارزش ریالی دارایی او خواهد بود.

ممکن است گفته شود مردم از افزایش قیمت زیان نمی‌کنند، زیرا سهمیه‌ای دارند که آن را گران‌تر می‌فروشند. این استدلال، یکی از خطرناک‌ترین صورت‌های پنهان تورم است: تبدیل مردم به ذی‌نفعان ظاهری افزایش قیمت.

خانوار با افزایش نرخ بنزین، مبلغ بیشتری از فروش سهمیه دریافت می‌کند؛ اما هم‌زمان کرایه، خدمات، ارسال کالا، رفت‌وآمد، مواد غذایی و بسیاری از هزینه‌های روزمره او افزایش می‌یابد. درآمد سهمیه یک عدد روشن و قابل مشاهده است، اما هزینه آن در ده‌ها پرداخت پراکنده پنهان می‌شود.

پول از یک در وارد حساب خانوار می‌شود و از چندین در دیگر خارج می‌شود.

این درآمد نه از تولید به دست آمده، نه حاصل افزایش بهره‌وری است و نه قدرت خرید پایدار ایجاد می‌کند. ارزش آن وابسته به گران‌تر شدن کالایی است که خود، هزینه عمومی زندگی را افزایش می‌دهد. مردم برای آنکه از سهمیه خود درآمد بیشتری کسب کنند، باید در اقتصادی زندگی کنند که بنزین، حمل‌ونقل و کالاهای ضروری در آن گران‌تر شده است.

چنین سازوکاری جامعه را از نظر ذهنی نیز دچار تعارض می‌کند. خانوار از یک سو از تورم آسیب می‌بیند و از سوی دیگر به او گفته می‌شود که افزایش قیمت، ارزش سهمیه‌اش را بیشتر کرده است. در نتیجه، تورم به جای آنکه به‌عنوان نتیجه ضعف سیاست‌گذاری شناخته شود، در لباس فرصت درآمدی عرضه می‌شود. سهمیه قابل‌معامله، بیمه مردم در برابر گرانی نیست؛ مشارکت دادن آنان در چرخه‌ای است که تنها با ادامه گرانی می‌تواند ظاهراً سودآور باقی‌بماند.

● عدالت، برابری لیترها نیست

مدافعان طرح، عدالت را با تخصیص تعداد مساوی لیتر به افراد اندازه‌گیری می‌کنند. اما برابری عددی همیشه به معنای عدالت واقعی نیست. انسان‌ها به شرایط یکسان زندگی نمی‌کنند و نیاز آنان به جابه‌جایی برابر نیست.

فردی که در مرکز تهران و نزدیک ایستگاه مترو زندگی می‌کند، با کارگری که در حاشیه شهر

سکونت دارد و روزانه ده‌ها کیلومتر تاحمل کار می‌کند، نیاز یکسانی به سوخت ندارد. خانوار روستایی، خانواده‌دارای بیمار، سالمند یا فرد دارای معلولیت، راننده شاغل، پرستار شیفت شب و کارمند ساکن شهرهای اقماری، از امکان یکسانی برای کاهش سفر برخوردار نیستند.

دادن سهمیه مساوی به این افراد، مانند آن است که به همه کفش هم‌اندازه بدهیم و آن را عدالت بنامیم. آنچه باید عادلانه توزیع شود، صرفاً لیتر بنزین نیست؛ امکان دسترسی به کار، درمان، آموزش، خدمات عمومی و زندگی اجتماعی است. خانوار فاقد خودرو نیز بیش از آنکه به چند لیتر سهمیه برای فروش نیاز داشته باشد، به حمل‌ونقل عمومی ارزان، ایمن، منظم و در دسترس نیاز دارد.

اگر فرد فاقد خودرو سهمیه خود را بفروشد، اما پس از آن برای تاکسی، ارسال کالا و خرید مایحتاج هزینه بیشتری بپردازد، نمی‌توان گفت عدالت برقرار شده است. عدالت را باید در نتیجه نهایی سیاست سنجید، نه در عددی که در حساب شهروند ثبت می‌شود.

پرسش درست این نیست که آیا همه به میزان مساوی سهمیه گرفته‌اند؛ پرسش این است که آیا قدرت جابه‌جایی و دسترسی طبقات کم‌درآمد افزایش یافته است یا نه.

● ناترازی بنزین، محصول انتخاب مردم نیست

بحث افزایش قیمت معمولاً از ناترازی آغاز می‌شود. مصرف بالاست، تولید کافی نیست و کشور ناچار به واردات شده است. اما ناترازی فاصله میان تولید و مصرف است و نمی‌توان تنها یک سوی آن را دید.

رشد جمعیت، گسترش شهرها، افزایش تعداد خودروها و طولانی‌تر شدن مسیر خانه تا محل کار پدیده‌هایی ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی نبوده‌اند. اگر ظرفیت پالایشی، حمل‌ونقل ریلی، مترو، اتوبوس‌رانی و کیفیت خودروها متناسب با این تحولات توسعه نیافته است، نمی‌توان تمام صورت‌حساب را مقابل مصرف‌کننده گذاشت.

بخش مهمی از مصرف بنزین در ایران مصرف اختیاری نیست؛ مصرف اجباری است. شهرسازی نامتوازن، گرانی مسکن در مراکز اشتغال، ضعف حمل‌ونقل عمومی و فاصله زیاد محل سکونت و کار، خانوار را ناچار به استفاده از خودرو کرده است.

خودروهای پرمصرف نیز نتیجه انتخاب آزاد مردم در بازاری رقابتی نیستند. انحصار تولید، محدودیت

واردات، قیمت بالا، فرسودگی ناوگان و ضعف استانداردها، امکان انتخاب خودروی کم‌مصرف را از بسیاری از مردم گرفته است.

سیاست‌گذار نمی‌تواند ابتدا راه دسترسی مردم به خودروی مناسب و حمل‌ونقل عمومی را مسدود کند و سپس آنان را به دلیل مصرف بالا مجازات کند.

در سوی تولید نیز باید پرسید چرا ظرفیت تولید بنزین متناسب با نیاز کشور افزایش نیافته است. پالایشگاه فقط یک بنگاه تجاری نیست که تولید خود را براساس بیشترین سود کوتاه‌مدت تنظیم کند؛ بخشی از زیرساخت امنیت ملی است. رابطه دولت با پالایشگاه‌ها باید به‌گونه‌ای طراحی شود که تأمین سوخت موردنیاز کشور، افزایش کیفیت و کاهش وابستگی بر سودهای کوتاه‌مدت اولویت داشته باشد.

اگر هزینه ساخت و توسعه پالایشگاه با نرخ‌های دلاری محاسبه می‌شود، اما محصول آن با درآمد ریالی در داخل عرضه شود، انگیزه سرمایه‌گذاری در ظرفیت جدید تضعیف خواهد شد. در چنین وضعیتی، گران‌کردن بنزین یا محاسبه دلاری آن ساده‌ترین راه برای سازگار کردن درآمد با هزینه دلاری است؛ در حالی که راه اصولی، اصلاح ساختار هزینه تولید، قراردادهای پالایشی و نحوه قیمت‌گذاری نهاده‌های داخلی بر اساس ریال است. چرا که پول ملی ریال است و معیار ارزش گذاری باید ریال باشد.

نباید اجازه داد ناکارآمدی تولید با گران‌سازی مصرف پنهان شود.

● مردم به حق جابه‌جایی نیاز دارند، نه شغل دوم بنزین‌فروشی

مخالفت با سهمیه قابل‌مبادله به معنای دفاع از وضع موجود نیست. اما اصلاح واقعی باید از زیرساخت‌ها و عوامل اصلی مسئله آغاز شود. دولت باید ثبات قیمت سوخت، مقابله با قاچاق سازمان‌یافته و ثبات قیمت ارز را تضمین کند.

مردم باید از مسیر تولید، اشتغال، دستمزد عادلانه و خدمات عمومی توانمند شوند، نه از طریق فروش چند لیتر سهمیه‌ای که هرچه ارزش آن بیشتر شود، هزینه زندگی خودشان نیز افزایش می‌یابد.

مسئله اصلی این نیست که چرا همه مردم بنزین دریافت نمی‌کنند. مسئله این است که چرا سیاست‌گذار، به جای تضمین حق جابه‌جایی و اصلاح حکمرانی انرژی، می‌خواهد شهروندان را به فروشندگان خرد یک کالای عمومی تبدیل کند.

طرح سهمیه خانوار ممکن است روی کاغذ بنزین را مساوی توزیع کند؛ اما در عمل، ریسک افزایش قیمت را به مردم منتقل می‌کند، واسطه‌ها را به شبکه سوخت می‌کشاند، قیمت را از کنترل عمومی خارج می‌سازد و مسئولیت دولت را پشت میلیون‌ها معامله خرد پنهان می‌کند.

عدالت بنزینی با بنزین فروش کردن مردم محقق نمی‌شود. عدالت زمانی برقرار است که دولت امکان جابه‌جایی ارزان، تولید کافی، خودروی کم‌مصرف، حمل‌ونقل عمومی کارآمد و ثبات معیشتی را برای جامعه فراهم کند.

دولت نباید به مردم بگوید برای جبران گرانی، سهمیه خود را گران‌تر بفروشید. باید کاری کند که مردم برای ادامه زندگی، ناچار به معامله‌گری روی گرانی نباشند.